

الكتاب: شرح دعاء ندبه (فارسي)
المؤلف: السيد صدر الدين الطباطبائي
الجزء:
الوفاة: ١١٥٤
المجموعة: مصادر سيرة النبي والائمة
تحقيق:
الطبعة:
سنة الطبع:
المطبعة: چاپ گلبهار - يزد
الناشر:
ردمك:
ملاحظات:

شرح دعاء ندبه از
صدر الدین محمد الطباطبائی
یزدی متوفی ۱۱۵۴
که به همت حفید او سید جواد مدرسی
چاپ شد

یکی از مفاخر بزرگ سرزمین یزد که همواره مهد علم و دانش و فضیلت بوده و هست جناب علامه بزرگوار قطب فضائل و کمالات و کرامات صدر الدین محمد الحسنی الطباطبائی است که جد سادات مدرسیه یزد و غیر میباشد و فرزند نصیر الدین محمد است و او فرزند میر محمد صالح اردکانی میباشد که مصلاهی صفدر خان بنا شده برای تدریس او و اعقاب او جناب صدر الدین که گاهی او را میرزا صدرا منامند و نامش در تذکره میکرده و مشجرات السادات فقیه نسابه شهاب الدین مرعشی مشهور به آقا نجفی و الذریعة ثبت است آن بزرگوار تحصیلات نهائی خود را در اصفهان خدمت آقا جمال خونساری و ملا میرزا شیروانی به پایان رسانده. پس از اطلاع به بعض مصنفات ایشان بر ما ظاهر گردید که به تمام علوم اسلامی که متداول عصر خود بوده دانا بلکه صاحب رأی و تصنیف بوده و در زمان خودش در مدرسه مصلی که فوقا ذکر شد مدرس بوده و در سال ۱۱۵۴ جهان فانی را بدرود گفته از ایشان اعقابی به یادگار مانده در میان آنها بسیاری از مجتهدین بزرگ و اطباء حاذق و خطاطین معروف و شعرای سخن سنج و ادباء معانی پرور صاحبان مناصب عالیه و نیز اهل کلام و حکمت و بعض اهل ثروت و زهاد و عباد یافت میشوند.

اینک فهرست تصنیفات ایشان بنابر آنچه جد بزرگوارم مرحوم
 سید محمد المتوفی سنه ۱۳۲۰ تقریبا
 ابن سید مرتضی نگاشته که
 که دیده یا شنیده اند درج مگردد
 جواهر الکلام فی علم الکلام تمام - سلیل المسلسل در طهارة ناتمام
 لئالی الیالی در نماز شب حاشیه بر شرح ناتمام رساله
 تسهیلته در عدة مرصع الحواشی بر حاشیه ملا عبد الله شرح صحیفه
 ناتمام شرح دعاء ابی حمزة ثمالی تمام شرح دعاء عشرات تمام
 حواشی بر آیات الاحکام حواشی بر مجمع البیان حواشی بر مسالك
 حواشی بر مدارك رساله در اصول دین فارسی رساله جنك دستور
 صغیر ایضا جنك کبیر در حل مشکلات حواشی بر جامی حواشی
 بر جامع المقاصد تنبیه در سابق دورسا له تفسیریه از ایشان بنام
 عین حقیقة تفسیر سورة توحید ولسان الصدق تفسیر سورة الدهر
 والقدر منضمما به بینش غرض آفرینش از فاضل هندی ره طبع کردم
 واینک شرح دعاء ندبه ایشان را منضمما به عقد الحسینی والحجة
 مبادرت به چاپ آن منمایم و همه آنها را از يك جنك و مجموعه ایشان
 که در دست است استخراج کردم و چون سابقا احوال ایشان با شجره نامه
 به عربی نگاشتم در این دفعه به فارسی نوشتم تا مورد استفاده همگانی باشد
 فائده در مجموعه علام فهم جدم سید محمد رفع مقامه چنین ثبت شده بود

قد رأى بعض الاقوام والقرباء في المنام جدنا العلامة صدر الدين محمد الحسنی اعلى الله مقامه في الاعلام وقد سئل عنه عن وقت الجاهلية فقال على فترة من الرسل فلما رأى من المسائل التأمل فصرخ بهذا اللفظ لا فقد ان لحجج قال السائل فمر بخاطري هل كان في القرآن ما يفصح عن ذلك فقال عليه الرحمة اما قرئت اني جاعل في الارض خليفة ثم لم يتضح لي الامر فاحس ذلك مني واكدا ما تعرف ان الجملة الاسميته يفيد الدوام والثبات فطمئن في قلبي الثبات وقد عرض هذا البعض من الاقرباء رؤياه مستفسرا عن صحته على الاستاد دام فضله وهو من متقني الكلام والحكمة فحكم بان هذا من الرؤيا الصادقة اقول ثم انا راجعت التفسير فرأيت زمرة من الاحاديث على هذه الرؤيا مصدقة والحمد لله انتهى

در خاتمه برای مزید فائده ماده تاریخ و مرثیه جناب صدر الدين محمد و بعض اعظام از اولادش که ماده تاریخی از آنها بما رسیده ذکر میشود

۱ - برای صدر الدين محمد سروده اند و گوینده آن نمشناسم یزدیان... ایمان که به پا بود از او مذهب حق ملت و دین حنیف از روی راست اعتقادش ز علومش مشتق رفت شادان و خرامان به جنان گشت با روح قدس او ملحق

روح پاکش بریا به ریاض جنت شده در رحمت حق مستغرق
مؤمنی عالم رؤیا دیدش جامه داشت به برز استبرق
بود در خلد برین صدر نشین لله الحمد به جدش ملصق
چو زروحش مددی خواست خرد گفت تاریخ وفاتش الحق
ز میان رفت دل و دین بماند مسند شرع نبی بی رونق
(۱۱۵۴)

۲ - علامه میرزا محمد علی مدرس جامع جمیع کمالات بوده اند
و دارای تصانیف بسیار هفتاد و دو سال عمر کرده در سنه ۱۲۶۵
مرحوم شده اند در تذکره میکرده و سائر جاها نام ایشان ثبت است
شعرا در مرثیه ایشان شعرها گفته اند از آن جمله میرزا محمد علی
شهلا که از اقوام مدرس مذکور بوده چنین مسراید
دریغ و درد ز دور سپهر کج بنیاد
که راستی به کسش نیست هرگز از بیدار
نه آیدش به جهان جز طریق بغض و نفاق
نباشدش به کسی شیوه وفاق و داد
نه هیچکس بود از کجروی او ایمن
نه هیچکس رسد از راستی او به مراد
همیشه شیوه او بوده است جور و ستم
همیشه پیشه او بوده است حقد و عناد

یکی ز ناگه بگردد دمی به کام دلش
یکی نه تا که بود بود از رویه اش دلشاد
ز جود اوست که بزم نشاط گشته خراب
ز جور اوست که ابواب غم بود آزاد
و اگر نه از چه نگردد به کام کس پرسش
و اگر نه از چه نیارد ز کس به عالم یاد
اگر از او به جهان نیست رسم حقد و حسد
و گر از او به جهان نیست بانگک شور و فساد
ز کیست این همه راد زمانه آه و فغان
ز چیست اینکه بر آرند ناله و فریاد
چه شد که نیست دمی کس ز کار خانه دهر
چه شد که نیست دمی کس به عالم ایجاد
ز جور و کینه و بیداد آسمان فارغ
ز محنت و الم و فتنه زمین آزاد
هماره تا که بود رسم اوست جور و ستم
مدام تا که بود شیوه اش بود بیداد
چرا که منبود مهربانیش آئین
چرا که منرود کینه جوئیش از یاد

مدار چشم عنایت ز آسمان و بین
حکایت جم و کاووس و کیقباد و قباد
چه جوئی از فلک اسباب ملک گردانی
نمانده است نشانی ز خسروان بلاد
مگر ز قصه شیرین و شکری غافل
مگر که نیستی آگه ز (خسرو) فرهاد
بین چه کرد ز شیرین فلک زرشک شکر
بین چه کرد ز فرهاد تیشه فولاد
همین به پادشهان نیست سختی دوران
بنای چرخ چنین بوده است سست نهاد
ز نا ثباتی و رسم زمانه نادانی
که بوده است فلک را به کجروی معتاد
کنم حکایتی از وصف قمری و بلبل
کنم شکایتی از قصه گل و شمشاد
چو گشت با خبر از قمری آسمان ز فغان
چو یافت آگهی از حال بلبل از فریاد
کند درخت برومند سرو را از بیخ
دهد نهال گل نو شکفته را بر باد

که هست بلبل شیدا به عشق گل در بند
که نیست قمری مفتون ز قید سرو آزاد
فغان بلبل و قمری به باغ از آم نبود
که سرو گل را بر کند چرخ از بنیاد
از آن به ناله و فریاد و زاریند که باز
ز کینه ناگهش از جویبار عالم داد
قضا به باد فنا گلبن شریعت را
که بود گلشن دین نبی از او آباد
محیط علم و عمل آسمان فضل و هنر
سپهر عزت و شأن ماه عالم ایجاد
کسی که جاری از احکام اوست دین مبین
کسی که رفت اساس ستم از او بر باد
ز آنچنان به خدا داشت اعتماد از خود
که در جهان طلبد هر کس از کس استمداد
بجز عبادت و تقوا ز کس نکرد طلب
بجز به زهد و ورع خلق را نکرد ارشاد
به زهد و تقوی تا جهان مزین شد
کسی نیاورد از یزید و شبلی یاد

شپهر شخصش را گشته است از خدام
فلک جنابش را آمده یکی ز عباد
چو بندگان بود او را به جان زمانه مطیع
چو مخلصان بود او را به دل فلک منقاد
جهانیان را نایب مناب هادی عصر
کزو جهان همه پرگشته از عدالت و داد
زمانیان را قایم مقام نوع نبی
که فلک و ملک زمان را بود چو باد مراد
سزد که بر همه خلق از عبادت او
به روز حشر کنند افتخار اگر عباد
ز زهد اوست که زهد اباذری است عیان
نهان ز زهد اباذر شوند اگر زهاد
همین نه دین نبی گشته است از او محکم
که از برای تو آرم ز حکمش استشهاد
از او به دهر بر آزارد ملت دهری
هم از وی است که طی گشته مذهب الحاد
اگر دهد کسی او را به دیگران نسبت
چنان بود که پر افشان شود هما با خار

گر او به دهر نمکرد دادخواهی خلق
 کسی کسی را دیگر نمرسید به داد
 به لوح سینه جنان منگاشت هر سخنی
 که گاه نطق نمگشت از او نه کم نه زیاد
 به ملك معرفتش پيك شبه راه نیافت
 به بزم معتدلش شخص ظلم پا ننهاد
 همین بس است ز عدلش سخن که در عهدش
 هما و صعوه نکردند از هم استبعاد
 نداشت هیچکس گله ای
 بجز ستم که به عهدش مدام مزد داد
 هر آنکه دشمن جاه و جلال او مبود
 اگر چه بود شدید العداوة چون شداد
 با وجه کرد فلك در زمانه مداند
 کسی که باشد آگاهیش ز قصه عاد
 چگونه دم به مدیحش زنم که نتوانم
 ز تازی و دری و نظم و نثر او تعداد
 به آنکه گویم مجموعه ای است از هر علم
 چرا که پایه اش اعصاء نمشود تعداد

چگونه بی سپر مدح او توانم بود
 که زاه مدحش دور است و طبع من بزار
 رسید بر رگ حالش از اجل نشتر مرگ
 رسد هر آنچه به شریان ز نشتر فصاد
 چو گشت منعکف آن آفتاب برج شرف
 ستاره همه خلق در و بال افتاش
 جدا مراست از آن ماه منخسف یکسان
 چه بهمن و چه فرودین و چه مهر و چه مرداد
 نشان رحلتش از من اگر که منخواهی
 بگیر غره از تیر و سلخی از خرداد
 به دقت ار به شما رد درست کس داند
 گذشته عمر شریفش دو سال از هفتاد
 غرض چه بود از او دین احمدی برپای
 ولی ز کینه فکندش ز پا فلک ز عناد
 رقم زدا ز پی تاریخ فوت او (شهلا)
 که آه رایت دین نبی ز پا افتاد (۱۲۶۵)
 اگر نبود از او جانشینی اندر دهر
 اگر نبود از او نایی بر اهل بلاد

چه مرسید ندانم ز جور و کینه به خلق
چه مگذشت ندانم ز مردم از بیداد
سمی ساقی کوثر محیط فضل و هنر
امیر کشور دانش خدیو پاک نژاد
ندیده چشم فلک چون تو در جهان فرزند
ای آنکه همچو توئی مادر زمانه نژاد
مدار خاطر خود را ز غم غمین که تو را
مدام کار به کام است بخت در امداد
به روزگار همان در هنر نیامده است
کسی که با تو تواند نماید استبداد
به دوش غاشیه عجز مکشد خصمت
در آوری چه به جولان سمند استعداد

۳ - آمیرزا سید حسن بن مدرس یگانه در جودت فهم و قوه استنباط صاحب شوارع السلام فی شرح شرایع الاسلام که به اشاره صاحب جواهر نگاشته و رساله استصحاب و غیر ذلک در سن سی سالگی پس از بسیاری غمها و غصه ها از دست دشمن ها به مرض و با در زمان حیات پدر پیرش مرحوم شده در خیر آباد که از حومه های شهر یزد است و تاریخ و با که به آن مرض از یزد و حوالی قریب سی هزار نفر مردند ۱۲۶۲ است پدر غمدیده اش مرحوم مدرس اشعاری به عربی و فارسی در مرثیه فرزند برومند خود فرموده برای یادگار نگاشته میشود.

سبقت الی الآباء والاب بالقفا * بنی علی الدنیا بعدک العفا
 أبا حسن الطهر الزکی جفوتنی * بهجر وما ان کان شیمتک الجفا
 برزئک قد حلت وجلت مصائب * وفی مستهل الشامتین لمکتفی
 وجدت نبی الله ایوب صابرا * ویعقوب طول الدهر یدکر یوسفا
 ولا قلب لی حتی اقای صبره * والا فاستدمی بدمعی تأسفا
 خللی (خیر آباد) أي مفجع * قفانبک من ذکره ثم قفا
 بها حسن قد غاب عنی مجهزا * کیوسف عن یعقوب لابل تحالفا
 بنی المصطفی قوموا الی القوم فاندبوا * لعالمکم مستصرخین تلهفا
 طغی فبغی الباغی علیه وجده * بمرمی ولید حین مزق مصحففا
 طوبی نهال سدره مثالی ببرگک وبار * کزبوستان ختم نبی بود یاد گار

آن نخل سر بلند که گاهش ای دریغ* از پا فکند صرصر بیداد روزگار
 در مجلسی که آل رسولند ماتمی* در ماتمی که فرخ بتولند سوگوار
 پای ثبات بر سر این ماجرا نهد* ایوب اگر به عهد صبوری است استوار
 باید اگر سپهر بسوزد به برق آه* شاید اگر نجوم بریزد سرشک وار
 باری خدای آنچه کند بنده پروری است
 گو جوی خون روان شود از دیده در کنار

۴ - میرزا سید علی فرزند حاج میرزا علی رضا و سبط مدرس آیت بزرگ ذکاوت
 و هوش صاحب الهام الحجة و سایر تصنیفات که تمام از عمق نظر
 وسعه باع آن جناب حکایت میکند در سن چهل و نه سالگی در سال ۱۳۱۶
 هنگام مراجعت از مشهد مقدس در طبس مرحوم شده اند
 اشعاری در مرثیه و ماده تاریخ از جناب آخوند ملا عبد الکریم واعظ
 بن حاج محمد حسین صفار (مسگر) که ملقب به عماد الاسلام بودند
 و به مجاهد تخلص مکردند ذکر میشود
 رخت بر بندد که نیست کس در این دیر مقیم
 ترسمت راه زند کوس الملك عقیم
 این همان مملکت است که سلیمان را بود
 بس برای تنبیه دل اگر نیست سقیم
 گر بجای دگری داری امروز مقام
 هست فردا که یکی شد بجای تو مقیم

خنك آن آزادی که دل از دست نداد
پای ننمود دراز بیش از حد گلیم
همچو آن میر زمان فخر اهل ایمان
گوهر علم و عمل جوهر ذوق سلیم
ثمر نخل وفا دوحه روض صفا
آیت جود و سخا معنی خلق کریم
فاضل عصر و مفید مرتضای فقها
سید طایفه و شیخ منهاج قویم
دامن همت او پاک ز آرایش دهر
موطنی را نگزید غیر جنات نعیم
شد مجاهد در فکر بی تاریخ که زد

خامه غیب رقم (لایق الفوز العظیم) ۱۳۱۶

۵ - حاج میرزا سید علی فرزند حاج میرزا محمد صادق و سبط مدرس
از نوابغ عالم علم و دانش مشهور در آفاق فضل در سن ۸۱ سالگی
سنة ۱۳۶۴ قمری در یزد مرحوم شدند و در امامزاده جعفر به خاک سپرده گردید
رحمة الله علیه بر لوح مزارش نوشته بود قیل فی تاریخ وفاته
قد مات من بلغ العلی بکماله* وهو الذی حسنت جمیع خصاله

قد مات من احبى مآثر جده * بمداده ومقاله وفعاله
قبض الا له روحه في ليلة * قتل الحسين ليومها بقتاله
بكت السموات العلى ونجومها * لمجدد العاشور عند زواله
وفقيه بيت الوحى كان هو الذى * ادرى بما في البيت من اثقاله
قد قيل في تاريخه مصيبة * صبت على اهل العلى وآله
١٣٦٤ - يزد (سيد جواد مدرسي) عفى عنه

بسم الله الرحمن الرحيم
اما بعد حمد الله المدعو بكل لسان المرجو في كل نعمة واحسان
والصلوة على افضل من بعث على الانس والجان باكمل الاديان محمد
 وآله الوسایل في العاجلة الشفعاء في الاجلة فباي آلاء ربكما
تكذبان فيقول العبد الحقير المقر بالتقصير محمد المدعو بصدر الدين
ابن السيد نصير اني لما رأيت الدعاء الشريف الشهير بدعاء الندبة
المندوب قرائته في الجمعة والعیدین والغدير كما روى عن الامام
الهمام وسيد الانام الفرقان بين الحلال والحرام القرآن الناطق
بالحقائق والاحكام ابى عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام
مشتملا على بعض اللغات العربية والعبارات العجيبة المفحمة للفصحاء
والعرب العرباء وقد كان يتضح منها انه عليه السلام افضل الناس
بلاغة وكلاما فلا بد ان يكون حجة واماما والا لزم تفضيل المفضول
وانصراف المعدول خطر لى ان اشرحه شرحا يفصل اجماله وان لم
يبلغ منى كماله ثم ترجمته لتعم عائدته وها انا اشرع في المقصود
بعون الله الملك المعبود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذى لا إله الا هو وله الحمد
سپاس و ستایش مر خدای راست آنچنان خدای را که نیست خدائی مگر او و از
برای اوست

رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد نبيه
 ستايش پروردگار عالميان و رحمت فرستد بر بهتر و مهتر ما محمد پيغمبر او
 وآله و سلم تسليمًا قوله عليه السلام وله الحمد عطف على الصلة
 و آل او و سلام فرستد سلام فرستادني
 أي الذي انحصر له الحمد له كما توحد وقوله رب العالمين بدل
 عن الضمير المجرور أو مرفوع خبرا عما حذف لسبق ذكره وللدلالة
 على انه من الظهور بحيث لا يفتقر الى الدلالة عليه وعلى انه ينبغي
 ذكره دائما لا يغفل عنه وعلى ان هذا الوصف لا يصلح لغيره سبحانه
 وعلى الوجهين بيان للانحصار ويحتمل ان يكون المعنى ان الحمد
 ملك له وبالهامة من قبيل له ما في السموات وعلى هذا يحتمل الحالية
 كالاكتراض وعليهما فيحتمل نعتا وقوله (عليه السلام) صلى الله جملة انشائية دعائية
 كما ان ما عطف عليه انشائية ثنائية كما هو المشهور
 اللهم لك الحمد على ما جرى به قضائك في
 خداوندا مر تو راست ستايش بر آن چیزی که جاری شده است به آن قضاء تو در
 اوليائك الذين استخلصتهم لنفسك ودينك
 دوستان تو آنچنان دوستانی که خالص گردانیده ای از برای خود و دین خود
 إذا خترت لهم جزيل ما عندك من النعيم
 زیرا که برگزیده ای از برای ایشان بزرگ آن چیزی را که نزد تو است از نعمت
 المقيم الذي لا زوال له ولا اضمحلال
 پایدار آنچنان نعمتی که نیست شدن از برای او و نه رفتن

بعدما اثنى الداعي عليه سبحانه بجملة من سماته الحسنی استعداد لان
 يشاهده مخاطبة فهو من قبيل الا لتفات من غيبة الى الخطاب في
 اياك نعبد والقضاء هو الحتم المتعقب عن التقدير للامضاء إذا
 قضى امرا فانما يقول له كن فيكون فاما التقدير فقد بيد وبالبداء
 وفي الحديث الدعاء يرد ما قدر وما لم يقدر
 بعد ان شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية
 بعد از آنکه شرط کرده ای برایشان برغبتهی بر بلندیهای این دنیای پست
 و زخرفها وزبرجها فشرطوا ذلك وعلمت
 و زر و زینت آن و آرایش آن پس شرط گرداند از برای تو آن را و دانسته بودی
 منهم الوفاء به الزخرف بضم الزاء المعجمة ثم الراء المهملة
 إذا یشان وفاء به آن شرط را
 كالزبرج بكسرهما فقبلتم وقربتهم وقدمت لهم الذكر
 پس پسندیدی ایشان را و نزدیک گردانیدی ایشان را و پیش گردانیدی از
 العلی والثناء الجلی واهبطت عليهم ملائكتك و
 بلند را و ستایش بزرگ را و فرود آوردی بر ایشان فرشتگان را و
 اكر متهم بوجهك ورفدتهم بعلمك
 گرامی گردانیدی ایشان را به وحیت و یاری گردانیدی ایشان را به دانشت
 وجعلتهم الذریعة اليك والوسيلة الى رضوانك (قوله عليه السلام)
 و گردانیدی ایشان را وسیله به سویت و وسیله به خشنودیت
 ورفدتهم بعلمك لا منزلة فوق العلم وفوق كل ذي علم عليم ولذا يرفع

صاحبه كما قال الله تعالى يرفع الله الذين آمنوا والذين اوتو العلم درجات ويتاتي ان يستدل بعلمه تعالى على قدرته ولنعم ما قيل توانا بود هر كه دانا بود به دانش دل پير برنا بود و ما قيل هر كه در او دفتر دانائي است وز همه كاريش توانائي است فالمعنى اعنتهم باعطائك العلم الذى لك مأخذ الوجهين اللام كما مرت إليه الاشارة وقوله (عليه السلام) وجعلتهم الذريعة اليك أي في جميع الامور اذلا امر يتجلى الا هو تحت نوره ولا هادى لنوره غيره فبعض اسكنته جنتك پس بعضى آرام داده او را بهشت الى ان اخرجته منها وبعض حملته في فلكك ونجيته تا آنكه بيرون کرده او را آرزو و بعضى برداشته او را در کشتات و نجات داده او را و من آمن معه من الهلكة برحمتك و بعض اتخذته و آن كسى كه ايمان آورده است با او از هلاكى به سبب رحمت و بعضى فرا گرفته او را لنفسك خليلا وسألك لسان صدق في الاخيرين از برای خودت دوست و سؤال کرده است تو را زبان راستگو در آخرين فاجبته وجعلت ذلك عليا پس جواب داده او را گردانیده آن لسان صدق را على (عليه السلام) چنان كه از نسل و ذريت آن حضرت است عن بعض المفسرين ان جنة آدم كانت بستانا من بساتين الدنيا و روى محمد بن يعقوب عن الحسن بن بشر قال سالت الامام ابى عبد الله (عليه السلام) جعفر بن محمد الصادق (عليه السلام) عن جنة آدم (عليه السلام) فقال جنة من جنات الدنيا

تطلع فيها الشمس والقمر لو كانت من جنات الاخرة ما خرج منها ابدا و
قال بمضمونه الصدوق ره في اعتقاداته وكذا مولانا محمد باقر ولعله الظاهر
مما في القرآن هل ادلك على شجرة الخلد وملك لا يبلى ومما في
نهج البلاغة ثم اسكن سبحانه ادم دارا ارغد فيها عيشه. والهلكة بالتحريك
مصدر والخلة بالضم الصداقة المحضة لا خلل فيها كما في ق قلت والمحبة
فوقها ولذا لم يعتبر في مفهومها التعلق بالقلب بخلاف المحبة ولقد نشدت
في عنفوان الشباب. گر نمبودی محبت بهترین ربطی به دوست
پس چرا احمد حبیب الله را دارد خطاب قوله (عليه السلام) وسألك لسان صدق
في الاخرين حيث قال واجعل لی لسان صدق في الاخرين وقد فسر بذكره
حديثه وكلماته الحققة وبالولد الصادق واللسان الناطق كما هو صريح
قوله (عليه السلام) وجعلت ذلك یعنی امير المؤمنين (عليه السلام) وبعض كلمته من
و بعضی سخن گفته او را از
شجرة العلم تکلیما وجعلت له اخيه
درخت دانش که شجرة طوبی باشد سخن گفتنی و گردانیدی تو از برای او از
برادرش
درئا ووزیرا وبعض اولدته من غیر اب
یاوری و یاری کننده و بعضی متولد گردانیده او را از
وآیتته البینات وایدته بروح القدس
بپدری و داده او را حجتها و قوت داده او را به روح القدس
و کلا شرعت له شریعة ونهجت له منهاجا
و همگی را قرار داده از برای او دینی و هویدا کرده از برای او راه روشنی

قوله (عليه السلام) كلمته من شجرة العلم تكليما التفعيل قد يجيئ بمعنى التفعيل
 قال الله تعالى لا تقدموا بين يدي الله ورسوله وفي الامثال قد بين الصبح
 لذى عينين ولعل في التعبير عن تكلم الله بالتكليم كما في الايات القرانية
 ايماء الى ان تكلمه عبارة عن خلقه الكلام في لسان جبرئيل (عليه السلام) أو في
 شجرة طور أو غيرهما وفي الصحاح الردء العون قال الله تعالى ارسله معي
 ردئا يصدقني والوزير الموازر كالاكيل المواكل لانه يحمل عنه وزره
 أي ثقله وكلا منصوب على ما اضمر عامله على شريطة التفسير بحيث
 لو سلط مناسبه... وتخيرت له اوصياء مستحفظا
 و برگزیده ای از برای او وصیان او را یعنی خواسته شده
 بعد مستحفظ من مدة الى مدة
 یاد گرفتن بندگان از او را بعد از خواسته شده یاد گرفتن بندگان از او را از مدتی تا
 مدتی
 اقامة لدينك وحجة على عبادك ولئلا
 از جهت بر پا داشتن مر دین تو را و برهان آوردن بر بندگان تو آنکه
 يزول الحق عن مقره ويغلب الباطل
 بر طرف نشود حق از آرامگاهش و غالب نشود باطل
 على اهله ولئلا يقول احد لو لا ارسلت
 بر اهلش و تا آنکه نگویید هیچکس که چرا نفرستادی
 الينا رسولا منذرا واقمت لنا علما
 به سوی ما پیغمبری بیم کننده و برپا نداشتی از برای ما نشانی را

هاديا فنتبع آياتك من قبل ان نذل
 راه نماينده پس پیروی کنیم آیات ترا از پیش آنکه خوار شویم
 ونخزى قوله (عليه السلام) مستحفظا اسم مفعول ففى المصادر الاستحفاظ
 و رسوا شویم
 یاد گرفتن و یاد گرفتن خواستن فهو بالمعنى الثاني والفرق بينهما ان
 الثاني يتعدى الى مفعولين لعل الاول منهما الشخص الاول الى واحد
 هو الشئ وفى القرآن فى سورة المائدة انا انزلنا التوراة فيها هدى
 ونور يحكم بها النبیون الذين اسلموا للذين هادوا والربانیون والاحبار
 بمأ استحفظوا من كتاب الله وكانوا عليه شهداء وهو منصوب على المدح
 بتأویل اعني ويحتمل البدلية والحالية والظرفان متعلقان بهما بل
 بشرعت بل بالافعال الثلاثة والحجة فعلة بمعنى ما يحتج به استعمل فى
 الاحتجاج من قبيل استعمال الكل فى الجزء واعادة العامل فى لثلا يقول
 دون يغلب لاتصال الغلبة بالزوال بخلاف القول فكان الاولین غاية واحدة
 والثالث ثانية لهما فهو عطف على لثلا يزول لا غير وقوله (عليه السلام) على اهله
 أي اهل الحق وتحتمل اهل الباطل أي على انفسهم فلا يتقوين على دفعه
 ولولا تحضيضه والتحضيض على الشئ يستلزم الذم على نقيضه
 الى ان انتهت بالامر الى حبیبك ونجیبك
 تا آنکه انتها فرمودی امر رسالت و ولایت را به سوی دوست خود و برگزیده خود

محمد صلى الله عليه وآله فكان كما انتجته
محمد (صلى الله عليه وآله) درود فرستد خدا بر او و آل او پس بود چنان که برگزیده
او را

سید من خلقتہ و صفوة من اصطفیته
مهتر از آنکه آفریده بودی او را و خالص از آنکه برگزیده بودی او را
وافضل من اجبتیه و اکرم من اعتمدته
و فاضل تر از آنکه برگزیده بودی او را و گرامتر آنکه قصد کرده بودی او را
الظرف متعلق باسکنته و ما عطف علیه و یحتمل التعلق بخصوص شرعت و ما عطف
علیه و الباء للتعدية و الصفوة بالتاء مثله كما في الصحاح وق ما صفا وفي
خطبة لامير المؤمنين (عليه السلام) في روضة من في ايها الناس ان الله وعد
محمد (صلى الله عليه وآله) نبيه الوسيلة ووعده الحق ولن يخلق الله وعده الا وان
الوسيلة اعلى

درج الجنة و ذروة ذوائب الزلفة و نهاية غاية الامنية لها الف مرقاة
ما بين المرقاة الى المرقاة حضر الفرس الجواد مائة عام وهو ما بين
مرقاة درة الى مرقاة جوهرة الى مرقاة زبرجد الى مرقاة لؤلؤة الى مرقاة
ياقوتة الى مرقاة زمردة الى مرقاة مرجانة الى مرقاة كافور الى مرقاة
عنبر الى مرقاة يلنجوح (۱) الى مرقاة ذهب الى مرقاة فضة الى مرقاة
كافور الى مرقاة غمامة الى مرقاة هواء الى مرقاة نور قد اناقت (۲)
على كل الجنان و رسول الله (صلى الله عليه وآله) يومئذ قاعد عليها مرتد بريطتين ربطة
من ارجوان النور و ربطة من كافور و الرسل و الانبياء قد وقفوا

(۱) عود البخور (۲) ارتفعت و اشرقت

على المراقى واعلام الازمنتته وحجج الدهور عن ايماننا وقد تجللتهم
 حللل النور والكرامة لا يرانا ملك مقرب ولا نبى مرسل الا بهت بانوارنا
 وعجب من ضيائنا وجلالتنا وعن يمين الوسيلة عن يمين الرسول (صلى الله عليه وآله)
 غمامة بسطة البصر ياتي منها النداء يا اهل الموقف طوبى لمن احب الوصي
 وامن بالنبي الامي العربي ومن كفر فالنار موعده وعن يسارا الوسيلة
 عن يمين الرسول (صلى الله عليه وآله) ظلمة يأتي منها النداء يا اهل الموقف طوبى لمن
 احب الوصي وآمن بانبي الامي والذى له الملك الاعلى لا فاز احد ولا
 ناله الروح والجنة الامن لقي خالقه بالاخلاص لهما والاقتداء بنجومهما
 الخطبة قدمته على انبيائك وبعثته على الثقليين
 پيش داشتى او را بر پیغمران و برانگیختی او را به سوی انس و جن
 من عبادك و اوطاته مشارقك و مغاربك و سخرت
 از بندگان و پا سپردن فرمودی او را در مشرقهایت و مغربهایت و رام کردی
 له البراق و عرجت بروحه الى سمائك
 از برای او براق را و بلند کردی او را با روحش به سوی آسمانت
 و اودعته علم ما كان و ما يكون الى انقضاء خلقك
 و سپردی او را دانش آنچه بوده است و آنچه خواهد بود تا به سر آمدن مخلوقات
 الثقلان الجن والانس اما باعتبار كثرة افرادهما وهو محل تأمل إذ لعل
 الملك اكثر كما يظهر من الخبر الا ان يراد ظاهرا واما باعتبار ان مواد
 هما من العناصر الاربعة الكثيفة بخلاف الملك فانها اجسام لطيفة روحانية

غنية بالتسبيح والتقديس والتهليل وذكر الله تعالى عن الطعام والشراب
كما في الصحيفة الكاملة اما الثقلان في حديث الثقلين فهما المفسران فيه
كتاب الله وعترتي وبالجمله فيدل على بعثه على الكافة كما عده العلماء
من خصائصه وفي الصحاح واوطاته الشئى فوطاه فهذه الفقرة نوع تمهيد
لذكر المعراج وفي المصادر الايطاء برسيردن چيزى داشتن ومنه الحديث
فاوطاهم رعاء الابل غلبة أي غلبوهم وقهروهم بالحجة انتهى ولعله معنى
مجازى وبالجمله هو معنى آخر لعله اتقن بل الصق بالسابق وجمعية
المشارك والمغرب اما باعتبار الكواكب واما باعتبار اختلاف المشرقين
والمغربين في الفصول الاربعة بل كل يوم وعن الاصبع بن نباته قال خطب
امير المؤمنين على (عليه السلام) على منبر الكوفة فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها
الناس سلونى قبل ان تفقدوني فان في جوانحي علما جما فقام عبد الله بن
الكواء فقال يا امير المؤمنين ما الذاريات ذروا قال الرياح قال ما الحاملات
وقرا قال السحاب قال ما الجاريات يسرا قال السفن قال المقسمات امرا قال
الملائكة قال يا امير المؤمنين (عليه السلام) وجدت كتاب الله ينقض بعضه بعضا قال
ثكلتك امك يابن الكواء كتاب الله يصدق بعضه بعضا فاسئل عما بدالك
قال سمعته يقول رب المشارق والمغرب وقال في آية اخرى رب المشرقين
ورب المغربين وقال في آية اخرى رب المشرق والمغرب قال ثكلتك امك
يابن الكواء هذا المشرق وهذا المغرب واما قوله رب المشرقين ورب المغربين
فان مشرق الشتاء عليحدة ومشرق الصيف عليحدة واما قوله رب المشارق

والمغارب فان لهما ثلثمائة وستين برجا تطلع كل يوم من برج وتغيب في آخره فلا ترد إليه الا من قابل ذلك اليوم قوله (عليه السلام) وعرجت بروحه لم يرد (عليه السلام) بالروح النفس الناطقه فان معراجہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) بجسمہ الشريف

بالاجماع بل المراد جبرئيل (عليه السلام) أو الروح الذى هو اعظم الملائكة الذى انزل إليه كما في القرآن واختص به (صلی اللہ علیہ وآلہ) ثم بآله عليهم السلام كما

في في فالباء بمنى مع ولا يبعد ان يراد النفس الناطقة لا بمعنى عدم عروج الجسم بل بمعنى بقاء حيوته أي لا كروح الله عيسى (عليه السلام) حيث انه توفاه ورفعاه فالباء للملابسة وفي عيون اخبار الرضا (عليه السلام) في آخر حديث والظاهر انه من تمتته وجميع الائمة الا احد عشر بعد النبي (صلی اللہ علیہ وآلہ) قتلوا

بالسم قتل كل واحد منهم طاغوت زمانه وجرى ذلك عليهم على الحقيقة

وفى الاحتجاج بما روى عن ابن عباس قالوا (يعنى اليهود) ان سليمان خير منك قال (صلی اللہ علیہ وآلہ) ولم ذاك قالوا لان الله سخر له الشياطين والانس والجن والطير والسحاب قال النبي (صلی اللہ علیہ وآلہ) فقد سخر الله عز وجل لى البراق وهو خير من الدنيا بحذافيرها وهى ذابة من دواب الجنة وجهها مثل وجه الادمى وحوافيرها مثل حوافير الخيل وذنبها مثل ذنب البقر وهو فوق الحمار دون البغل سرجه من ياقة حمراء وركابه من درة بيضاء مزمومة بسبعين الف زمام من ذهب عليه جناحان مكللان بالدر والياقوت والزبرجد مكتوب بين عينيه لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا رسول الله قالت اليهود صدقت يا محمد هو مكتوب في التورية =

والصحة لا كما يقوله الغلاة والمفوضته لعنهم الله فانهم يقولون لم يقتلوا
على الحقيقة وانه شبه على الناس امرهم فكذبوا عليهم غضب الله فانه
ما شبه امر احد من انبياء الله وحججه عليهم السلام الا امر عيسى بن
مريم وحده لانه رفع من الارض حيا وقبض روحه بين السماء والارض
ثم رفع الى السماء ورد عليه روحه من ذلك قول الله عز وجل إذ قال الله
يا عيسى انى متوفيك ورافعك الى وقال عز وجل حكاية لقول عيسى
يوم القيمة وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتى كنت الاية
ثم اصل المعراج من ضروريات الدين وفى حديث في في عن الصادق (عليه السلام)
انه عرج برسول الله (صلى الله عليه وآله) مرتين
=

هذه خير لك منه وفى الاحتجاج قال له اليهودي فان هذا سليمان (عليه السلام)
وقد سخرت له الرياح فسارت بها في البلاد عدوها شهر ورواحها شهر
قال له على (عليه السلام) لقد كان كك محمد (صلى الله عليه وآله) اعطى ما هو افضل من هذا
انه اسرى به من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى وعرج به ملكوت
السموات مسيرة خمسين الف عام في اقل من ثلث ليلة حتى انتهى الى
ساق العرش فدننى بالعلم فتدلى فدلى له من الجنة رفرف اخضر فغشى
النور بصره فراى عظمة ربه عز وجل بفؤاده ولم يراها بعينه عظمة له
فكان كقاب قوسين بينه وبينهما أو ادنى فأوحى الى عبده ما اوحى
فكان فيما اوحى الله الاية التى في سورة البقرة وقوله تعالى الله ما
في السموات وما في الارض الاية تمام الحديث منه

ثم نصرته بالرعب وحففته بجبرئيل و
پس یاری کردی او را به ترس و گرد در آوردی او را جبرائیل و
میکائیل و المسومین من ملائکتک و وعدته ان
میکائیل و نشان کنندگان از فرشتگان و وعده داده او را
تظهر دینه علی الدین کله ولو کره
که غالب گردانی بر همه دین همه اش و اگر چه دشوار داشته باشند آن کسانی که
المشركون

هم باز با خدای تعالی آورده اند
قوله (عليه السلام) ثم نصرته بالرعب كما في سورة الاحزاب وانزل الذين
ظاهروهم من اهل الكتاب من صياصيههم وقذف في قلوبهم الرعب فريقا
تقتلون وتاسرون فريقا وفي المصادر الحف کرد بر گرد در گرفتن و
يعدى الى المفعول الثاني بالباء و گرد چیزی در آمدن وفي الصحاح
ايل اسم من اسماء الله عبراني وقولهم جبرئيل وميكائيل
انما هما كقولهم عبد الله وتيم الله وفيه ومعنى تيم الله عبد الله واصله
من قولهم تيمه الحب أي عبده وذلك هو متيم وفيه قوله تعالى مسومين
قال الاخفش يكون معلمين ويكون مرسلين من قولك سوم فيها الخيل
أي ارسلها ومنه السائمة الى قوله وقوله تعالى حجارة من طين مسومة
عليها مثل الخواتيم الى قوله وسومت على القوم إذا اغرت عليهم فعثيت

فيهم ولعل الاظهر المعنى الاول ثم الاخير وذلك الاعلام كما وقع
على اصحاب الفيل ارسل عليهم طيرا ابابيل كل طير في منقاره حصاة
مثل حصاة الخذف أو دون حصاة الخذف حتى لما صاروا فوق رؤسهم
القت الحصاة فوقعت كل حصاة على هامة رجل فخرجت من دبره فقتلته
فما انفلت منهم الا رجل واحد يخبر الناس فلما ان اخبرهم القت عليه
حصاة فقتلته كما في حديث في عن الصادق (عليه السلام) وفي روضته في الصحيح
عن ابي جعفر (عليه السلام) قال سألته عن قول الله تعالى وارسل عليهم طيرا ابابيل
ترميهم بحجارة من سجيل قال كان طير ساف جائهم من قبل البحر
رأسها كامثال رأس السباع واظفارها كاظفار السباع من الطير مع كل
طائر ثلاثة احجار في رجله حجران وفي منقاره حجر فجعلت ترميهم بها
حتى جدرت اجسامهم فقتلتهم بها وما كان قبل ذلك رأى شئ من الجدرى
ولا رأى من ذلك الطير قبل ذلك اليوم ولا بعده قال ومن افلت منهم
ح انطلق حتى إذا بلغوا حضر موت وهو واد دون اليمن ارسل الله عليهم
سيلا فغرقهم اجمعين وما رأى في ذلك الوادي ماء قط قبل ذلك بخمس
عشر سنة قال فلذلك سمى حضر موت حين ماتوا فيه قوله (عليه السلام) ساف
بالتضعيف أي دان من الارض وبالتخفيف أي سرع ويمكن الجمع
بين الحديشين فتدبر. وذلك بعد ان بوئته مبعوث
و اين پيش و مبعوث کردن بعد از آن بود كه جای داده او را

صدق من اهله وجعلت له ولهم اول بيت
 منزل صدق از اهلش و قرار داده بودی از برای او و از برای اهلش اول خانه که
 وضع للناس للذى ببكة مباركا
 گذارده شده است از برای مردمان آن چنان خانه که به مکه است در حالتی که
 مبارك است
 وهدى للعالمين فيه آيات بينات
 و راهنمائی مر عالمیان است در آن خانه نشانههای روشنها است
 مقام ابراهيم ومن دخله كان آمنا
 مقام ابراهيم و هر کس داخل شده در آن خانه باشد ایمن
 اصل البوء الرجوع قال الله تعالى وبأؤ بغضب من الله والمباءة المنزل
 باعتبار انه يرجع إليه وفي الصحاح وبؤأت للرجل منزلا وبؤأته
 منزلا بمعنى أي هيئاته ومكنت له فيه وفي المصادر التبوئه والتبوء
 کسی را جای فرود آوردن و یعدی الی المفعول الثاني باللام و بنفسه
 وهذا هو الصحيح يدل عليه قوله تعالى لنبؤئنهم من الجنة غرفا وبؤأنا
 بنی اسرائیل مبوء صدق واسناد المبوء الی الصدق اما للدلالة على
 انه محله واما تلميحاً الى دعوة ابراهيم (عليه السلام) واجعل لى لسان صدق
 في الآخرين والمعنى وذلك التقديم وما عطف عليه بعد ان مكنت له
 من اهله وجعلت له ولاهله اول بيت شرع لانتفاع الناس واعلم ان الاية
 كذا ان اول بيت وضع للناس الى آخرها فاللام في للذى بالفتح

لام التأكيد التي تدخل على خبران واسمها اولا وفي عبارة الدعاء
وقع اسمها مفعولا به لجعلت والجعل بمعنى
الايجاد والوضع المتعدى الى واحد فالخبر وقع باللام ممكنا بدلا عن
المفعول أو اللام فيها لام الابتداء الداخلة على المبتداء محذوفا أي لهو.
ثم اعلم ان لهذه الآية ظهرا وبطنا اما الظهر فقد روى الحلبي في الحسن
بابرهيم عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال سألته عن قوله الله عز وجل ومن دخله كان
آمنا

قال إذا حدث العبد في غير الحرم جناية ثم فر الى الحرم لم يسغ لاحد
ان يأخذه في الحرم ولكن يمنع من السوق ولا يبايع ولا يطعم ولا يسقى
ولا يكلم فانه إذا فعل ذلك يوشك ان يخرج فيؤخذ وإذا جنى في الحرم
جناية اقيم عليه الحد في الحرم لانه لم يرع للحرم حرمة وقد عمل بمضمونها
الاصحاب رضوان الله عليهم وعلى هذا فالبيت بيت الله الحرام والاولية باعتبار
ان الكعبة اول ما خلقت من الارض ثم دحيت من تحتها ويحتمل التعظيم
والشرافة والمقام مقام ابراهيم المشهور وفيه فقيه واما قول الله عز وجل فيه
آيات بينات مقام ابراهيم فاحد يها ان ابراهيم (عليه السلام) حين قام على الحجر اثر
قدماه فيه والثانية الحجر والثالثة منزل اسمعيل (عليه السلام) واما البطن ففي الاحتجاج
ان الصادق (عليه السلام) قال لابي حنيفة لما دخل عليه من انت قال أبو حنيفة قال
(عليه السلام)

مفتى اهل العراق قال نعم قال بم تفتيهم قال بكتاب الله عز وجل قال فانك
لعالم بكتاب الله عز وجل ناسخه ومنسوخه ومحكمه ومتشابهه قال نعم
قال فاخبرني عن قول الله عز وجل وقدرنا فيها السير سيروا فيها ليالى و

اياما امنين أي موضع هو قال أبو حنيفة هو ما بين مكة ومدينة فالتفت
أبو عبد الله (عليه السلام) الى جلسائه وقال انشدكم بالله هل تسировون بين مكة ومدينة
ولا تأمنون على دمائكم من القتل وعلى اموالكم من السرقة قالوا اللهم
نعم فقال أبو عبد الله (عليه السلام) ويحك يا ابا حنيفة ان الله عز وجل لا يقول الا
حقا

اخبرني عن قول الله عز وجل ومن دخله كان امنا أي موضع هو قال ذلك
بيت الله الحرام فالتفت أبو عبد الله (عليه السلام) الى جلسائه وقال انشدكم بالله
هل تعلمون ان عبد الله بن الزبير وسعيد بن جبيرة داخلان فلم يأمنوا للقتل
قالوا اللهم نعم فقال أبو عبد الله (عليه السلام) ويحك يا أبو حنيفة ان الله عز وجل
لا يقول الا حقا وفي في الروضة مسندا عن زيد الشحام قال دخل قتادة
بن دعامة على ابي جعفر (عليه السلام) فقال يا قتادة انت فقيه اهل البصرة فقال
هكذا يزعمون فقال أبو جعفر (عليه السلام) بلغني انك تفسر القرآن فقال قتادة
نعم فقال له أبو جعفر (عليه السلام) فان كنت تفسره بعلم فانت انت وانا اسألك
قال قتاده سل قال اخبرني عن قول الله عز وجل في سبا وقد رنا فيها
السير سيروا فيها ليالى واياما امنين فقال قتادة ذاك من خرج من بيته بزاز
وراحله وكراء حلال يريد هذا البيت كان آمنا حتى يرجع الى اهله
فقال أبو جعفر نشدتك بالله هل تعلم انه قد يخرج الرجل بزاز حلال و
كراء حلال يريد هذا البيت فتقطع عليه الطريق فيذهب نفقته ويضرب
مع ذلك ضربة فيها اجتياحه فقال قتادة اللهم نعم فقال أبو جعفر (عليه السلام)
ويحك يا قتادة ان كنت انما فسر القرآن من تلقاء نفسك فقد هلك

واهلك وان كنت قد اخذته من الرجال فقد هلكت واهلكت ويحك
يا قتادة ذلك من خرج من بيته بزاز حلال وراحلة وكراء حلال يروم
هذا البيت عارفا بحقنا يهوانا قلبه كما قال تعالى واجعل افئدة من الناس
تهوى إليهم ولم يعن البت فيقول الله نحن والله دعوة ابراهيم التي من
هوانا قلبه قبلت حجته والا فلا يا قتادة فإذا كان كذلك كان آمنا
من عذاب جهنم يوم القيمة قال قتادة لا جرم والله لا فسرتها الا هكذا
فقال أبو جعفر (عليه السلام) ويحك يا قتادة انما يعرف القرآن من خوطب به
وعلى هذا فالبيت بيت نبوة خاتم النبيين (صلى الله عليه وآله) واوليته باعتبار انه كان
نبيا وادم بين الماء والطين أو للتعظيم كالاول ومقام ابراهيم منزلة امامته
والايات الائمة الاثنى عشر عليهم السلام القائمون مقام ابراهيم كما قال
الله تعالى ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله فقد اتينا آل
ابراهيم الكتاب والحكم والنبوة كما فسرت به في مواردنا في الحديث
كثيرا ثم لا يخفى ان قوله تعالى هدى الصق بهذا المعنى منه بالمعنى
الاخر فان بيت الله الحرام هو المهدى به وجعله هاديا يفتقر الى تجشم
فافهم وبالجملة هذا المعنى هو المراد في المقام فانه (عليه السلام) بصدد ذكر
جملة مما يدل على امامتهم عليهم السلام كما ينصرح مما يتلوها والعطف
يستدعى المناسبة الملائمة فتدبر
فقلت انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس

و گفته که نمخواهد خدا مگر ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت نبوت
 اهل البيت ويطهرکم تطهیرا
 و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی
 لا يخفى ان الرجس في الاية انما هو الاثم وهو معنى شائع له في الايات
 والاخبار والمحاورات كلها اصله على التشبيه ومما يدل عليه ان ارادة
 اذهاب النجس بالنسبة الى المكلفين جميعا ولا اختصاص لها باهل البيت
 عليهم السلام بل النجس مما لا يمكن ذهابه بالكلية كما هو الظاهر
 من الاية ثم لا معنى لا سناد اذهابه وتطهيره الى الله وانما المذهب والمطهر
 هو المكلف أو الماء مثلا وانما امر الله تعالى بالازالة والتطهير والامر غير
 الفاعل بخلاف العصمة من الذنوب فانه لطف منه سبحانه في المواد القابلة
 له وهو العاصم وانهم عليهم السلام معصومون قال السيد ره في الشافي
 فاما وجه دلالتها على العصمة فهو ان قوله تعالى انما يريد الله لا يخلو من
 ان يكون معناه الارادة التي لم يعقبها الفعل واذهاب الرجس أو ان
 يكون اراد ذلك وفعله فان كان الاول فهو باطل من وجوه لان لفظ الاية
 يقتضى اختصاص اهل البيت بما ليس لغيرهم الا ترى انه قال انما يريد الله
 وهذا للفظه يقتضى ما ذكرناه من التخصيص الا ترى ان القائل إذا قال
 انما العالم فلان وانما الجواد حاتم وانما لك عندي درهم فكلامه يفيد
 التخصيص الذى ذكرناه وارادة الطهارة من الذنوب من غير ان يتبعها
 فعل لا يخصص اهل البيت بها بل الله يريد من كل مكلف مثل ذلك

وايضا فان الاية تقتضي مدح من تناولته وتشريفه وتعظيمه بدلالة ما روى من ان النبي (صلى الله عليه وآله) لما جلل عليا وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام

بألكساء قال اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا فنزلت الاية وكان ذلك في بيت ام سلمه ره فقالت له (صلى الله عليه وآله) الست اهل

بيتك فقال لها انك على خير وصورة الحال وسبب نزول الاية تقتضيان المدحة والتشريف ولامدحة ولا تشريف في الارادة المحضة التي تعم سائر المكلفين من الكفار وغيرهم انتهى كلامه رفع مقامه وقال مولانا محمد صالح مازندارني في شرحه للكافي نفى الرجس عنهم على وجه المبالغة حيث اكد ذلك بوجوه الاول انما الدالة على الحصر والتأكيد الثاني لام التأكيد في ليذهب الثالث لفظ الا ذهاب الدال على الازالة الرابع التعريف بلام الجنس الذي يستلزم نفيه نفى جميع جزئياته الخامس الاتيان بالمضارع الدال على الاستمرار السادس تقديم الظرف على المفعول الدال على كمال العناية والاختصاص السابع الاتيان باهل البيت لا باسمائهم تعظيما لهم الثامن النداء على وجه الاختصاص التاسع الاتيان بالتطهير الدال على التنزيه عن كل دنس العاشر الاتيان بالمصدر تأكيدا وجعلت اجر محمد صلواتك عليه وآله

و گردانیدی مزد محمد را رحمتهای تو بر او باد و بر آل او مودتهم في كتابك فقلت قل لا اسالكم عليه دوستی ایشان را در کتاب تو پس گفته که بگو یا محمد سؤال نمکنم شما را

اجرا الا المودة في القربى وقلت
بر تبليغ يعنى رسانیدن آداب دین مزدی مگر دوستی در خویشان و گفته که
ما سألتكم من اجر فهو لكم وقلت ما أسألكم
آنچه سؤال میکنم شما را از مزد پس آن از برای شماست و گفته که سؤال نمکنم
شما را

عليه من اجر إلا من شاء أن يتخذ الى ربه
بر تبليغ رسالت از مزدی مگر آن کسی را که خواسته است این را که قرار گیرد به
سوی

سبيلا فكانوا هو السبيل اليك والمسلك
پروردگارش راهی پس هستند اهل بیت ایشان را به سوی تو و محل سلوك
الى رضوانك في الصحاح والقراة القربى في الرحم وهو في الاصل
به سوی خشنودی تو مصدر تقول بينى وبينه قرابة وقرب وقربى ومقربة و
مقربة وقربة وقربة انتهى فان قصد به المشتق ففى للظرفية أي المودة الحاصلة
في شأن الا قرباً وان اريد المصدر ففى للسببية وقوله ما سئلتكم أي فرضا
فهو لكم حتى تطمئنوا باني مستغن عنه فلست بسائل له اصلا ثم ذكر الاية
التاليتها لاجل ان يتضح بها معنى الاولى بل الاولين على ما عرفت أو يعم
مالمثل المستتر في الاولى ويكون هو مصداقة أي المودة انما ينفعكم و
ان العمدة في المودة اتخاذهم سبلا الى الرب والايتمام بهم عليهم السلام
فالمودة مودة خاصة كالقربى وفى في عن عمر بن يزيد قال قلت لابي عبد الله (عليه
السلام)

الذين يصلون ما امر الله ان يوصل قال نزلت في رحم آل محمد عليه

وآله السلام وقد يكون في قرابتك ثم قال فلا تكونن ممن يقول للشئ
 انه في شئ واحد والفرق بين السبيل والمسلك انه اعتبر في المسلك
 السلوك اما السبيل فان المعتبر في مفهومه العرفي انما هو صحته والى رضوانك
 شرح لاليك فالعطف كالتفسير فلما انقضت ايامه اقام وليه
 پس چون گذشت روزهای او برپا داشت وصی او را
 علی بن ابی طالب صواتك عليهما وآلهما
 علی بن أبی طالب رحمتهای تو بر آن حضرت و بر آن حضرت و بر آل آن
 هادیا إذ كان هو المنذر
 و در حالتی که علی راه نماینده بود زیرا که بود آن حضرت (علیه السلام) آن کسی
 که ترساننده است
 ولكل قوم هاد فقال والملا
 و از برای هر قومی راه نماینده است پس گفت در حالتی که گروه
 امامه من كنت مولاه فعلى مولاه
 امت پیش او بود من كنت مولاه الخ یعنی هر کس که من بودم مولای او پس علی
 مولای اوست
 اللهم وال من والاه وعاد
 خداوندا دوست باش آن کسی را که دوستی میکند او را و دشمن باش
 من عاداه وانصر من نصره
 آن کسی را که دشمنی میکند او را و یاری کن آن کسی را که یاری میکند او را
 واخذل من خذله الظاهر ان الضمير في ووليه غايد
 و واگذار آن کسی را که وامگذار او را

الى الله تعالى ويحتمل الرسول (صلى الله عليه وآله) وقوله (عليه السلام) إذ كان هو المنذر تلميح الى قوله تعالى انما انت منذر ولكل قوم هاد فهاد مبتداء مصداقه على (عليه السلام) كما في الحديث وعلى لكل قوم هاد أو عام في الاثنى عشر جميعا والقول في حجة الوداع في غدير خم كما هو المتواتر بين المسلمين جميعا المخالف والمؤالف كحديث الثقلين وحديث الطائر وما سيأتي من حديث المنزلة الى غير ذلك مما قرر في مقره وفي الخطبة لأمير المؤمنين (عليه السلام) في الروضة وقوله (صلى الله عليه وآله) حتى تكلمت طائفة فقالت نحن موالى رسول الله (صلى الله عليه وآله) فخرج رسول الله (صلى الله عليه وآله) الى حجة الوداع ثم صار الى غدير خم فامر فاصطلح له شبه المنبر ثم علاه فاخذ بعضدي على (عليه السلام) حتى رأى بياض بطيه رافعا صوته قائلا في محفله من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وكانت على ولايتى ولاية الله وعلى عداوتي عداوة الله وانزل الله تعالى في ذلك اليوم اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا فكانت ولايتى كمال الدين ورضى الرب تعالى وانزل الله تعالى اختصاصا بى وتكرمه وتحلية واعظا ما وتفضيلا من رسول الله (صلى الله عليه وآله) وآله)

متحدية وهو قوله تعالى ثم ردوا الى الله مولاهم الحق الاله الحكم وهو اسرع الحاسبين تمام الخطبة وتفصيل احوال واقعة الغدير في اوائل كتاب الاحتجاج فليطالع وقال من كنت انا نبيه فعلى امره و گفته است هر كه بودم من پیامبر او پس على فرمانروای اوست

وقال انا وعلى من شجرة واحده وسائر الناس
وگفته است كه من و على از درختيم يكي و باقى مردمان
من شجر شتى شتى أي المتفرق كما يظهر من الصحاح و
از درختى اند پراکنده

ورود جمعه على هذا الميزان دال على ان التفرق نقص فانه جمع لما هو
كذلك كالمرضى والقتلى والحمقى ولعل المعنى بالواحدة ليس المعنى
الذى تفيده التاء بمعنى الوحدة الظاهرية التى مناطها التشخيص الوجداني
بحسب الوجود العيني بل الواحدة الذاتية الواقعية المعنوية التى تشبه
ان يكون مضمونه ما في الزيارة الجامعة عطفاً على ما عامله اشهد وان
ارواحكم ونوركم وطينتكم واحدة طابت وطهرت بعضها من بعض و
على هذا قوله (عليه السلام) شتى وصف لشجرة باعتبار الكثرة المقابلة لهذا الوحدة
فلا يضاده التاء بل يساعده المعنى المقصود وقرينة عليه ويمكن ايضا
ان يقال انها وصف لشعبات واغصانها المختلفة قال زهير كان عيني في
عزبي مقتله من النواضح تسقى جنة سحفا فوصف الجنة بالسحق وهو جمع
سحوق الطويل من النخل باعتبار الاغصان أو الاشجار فان الجنة في الاصل
المرّة من الجن بمعنى الستر ثم نقل الى الشجر المظلال لا لتفاف اغصانه
ثم البستان لما فيه من الاشجار المظلمة ووحدها انما هي باعتبار المعنى
الاول وهى في البيت بمعناه الثاني وان يقال الوحدة هي الجنسية والوصف
باعتبار كثرة الافراد الشخصية وفي الاحتجاج عنه (عليه السلام) انشدتكم بالله هل

فیکم قال رسول (صلی الله علیه وآله) الناس من اشجار شتی وانا وانت من شجرة واحدة غیرى
واحد له محل هرون من موسى فقال له انت
و فرود آورد آن حضرت را بجای هرون از موسى پس گفت از برای او تو
منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبی بعدى
از من به منزله هارونی از موسى مگر آنکه شأن این است پیغمبری بعد من
وزوجه ابنته سيدة نساء العالمين واحد له من
و به زنی داد او را دخترش بهتر و مهتر زنان عالمیان و جلال گردانید از
مسجده ما حل له وسد الابواب الا بابہ
برای از مسجدهش آنچه حلال بود از برای او و استوار گردد درها را مگر در او
المنزلة اما اسم محل أو مصدر میمی والباء على الاول بمعنی في
وعلى الثاني للملازمة أي بهذا النوع ومن موسى متعلق بالمنزلة
ومنی تعلق بنازل محذوفاً بالقرينة والضمير في انه للشان ومفهوم
قوله (عليه السلام) لا نبی بعدى جرى على الفرض أي انه بحيث لو كان بعده
لكان نبيا كما كان معه كما يدل عليه قوله تعالى واشركه في امری
وقوله تعالى ووهبنا له من رحمتنا اخاه هرون نبيا وذلك لانه توفي قبل
موسى (عليه السلام) - ۱ - وفى الصحاح وحل لك الشئى يحل حل وحلالا وهو

- ۱ - أو المنزلة اعم من الخلافة المطلقة في زمن المستخلف وبعده
واشير بالاستثناء الى ان ذلك له (عليه السلام) بعده كما اشير به الى شمولها
للامامة أو معنى بعدى بعد تحقق موتى وفى الخطبة فى الروضة واختصني
بوصيته واصطفاني بخلافته فى امته فقال وقد حشده المهاجرون والانصار =

حل أي طلق ومثله في المصادر فيها السد رخنه استوار کردن
 ثم اودعه علمه وحكمته فقال انا مدينة العلم
 پس سپرد او را علمش و حکمتش را پس گفت من خانه علمم
 على بابها فمن اراد المدينة والحكمة فليأتها
 و على در خانه است پس هر که خواهد خانه علم و حکمت را پس باید خانه را
 من بابها ثم قال له انت اخي ووصيي ووارثي
 از درش پس گفت از برای او تو برادر منی و وصی منی و وارث منی
 لحملك من لحمي ودمك من دمي وسلمك
 گوشت تو از گوشت من است و خون تو از خون من است و آشتی کننده تو
 =

 واتعصت بهم المحافل ايها الناس ان عليا مني كهرون من موسى الا
 انه لاني بعدى فعقل المؤمنون عن الله النطق الرسول أو عرفوني اني
 لست باخيه لاييه وامه كما كان هرون اخا موسى لاييه وامه ولا كنت
 نبيا فافتضى نبوة ولكن كان منه استخلافا لي كما استخلف موسى هرون
 صلوات الله عليهما حيث يقول اخلفني في قومي واصلح ولا تتبع سبيل
 المفسدين وفي الاحتجاج على ابي بكر قال فانشدك بالله انت الذي
 امرك رسول الله (صلى الله عليه وآله) بفتح بابه من المسجد عند ما امر بسد ابواب جميع
 اهل بيته واصحابه واحل لك فيه ما احل الله لك ام انا قال بل انت
 وفي احتجاج عمار وفرق ظاهر قد عرفتموه وعلمتموه في حال بعد حال
 عن سد النبي (صلى الله عليه وآله) ابوابكم التي الى المسجد كلها غير بابه منه

سلمی و حربك حربی الايمان مخالط
 آشتی کننده من است و کارزار کننده تو کارزار کننده من است و ایمان
 لحمك و دمك كما خالط لحمی و دمی
 آمیزنده است گوشت ترا و خون ترا همچنان که آمیخته است گوشت مرا و خون مرا
 وانت غذا علی الحوض خلیفتی وانت تقضی
 و تو فردا بر حوض جانشین منی و تو مدهی وام مرا
 دینی و تنجز عداতি
 و راست مکنی و عده های مرا
 قوله (علیه السلام) من بابها كما قال الله تعالى وأتو البيوت من ابوابها ومنه
 يظهر ان اعتقاد النبوة من دون الامامة ليس على وجهه فهو كان لم
 يكن كالتوحيد من دون النبوة فان وحدة الذات تقتضي الوحدة من
 جميع الجهات ولا يجمع وحدة العبد واستقلاله في الامور في فعالة
 ايضا فان الامر بين الامرین كما في الحديث وفي الاحتجاج قال انشدتكم
 بالله هل فيكم احد قال له رسول الله انت اخي ووزیری وصاحبی
 من اهلي غیری وفي اعتقادات الصدوق علیه الرحمة قال الشيخ
 أبو جعفر ره اعتقادنا في الحوض انه حق وان عرضه ما بين ابله وصنعاء
 وهو للنبي (صلى الله عليه وآله) وان فيه من الاباريق عدد نجوم السماء وان الوالى عليه
 يوم القيمة امير المؤمنين على بن ابي طالب (عليه السلام) يسقى منه اوليائه
 ويزود عنه اعدائه ومن شرب منه شربة لم يظمأ بعده ابدا وقال النبي (صلى الله عليه
 وآله) وليختلجن قوم من اصحابي دوني وانا على الحوض فيؤخذ بهم ذات الشمال

فانادی یا رب اصحابی اصحابی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا
 بعدک انتهى وابله بضم اولها وتشدید الباء قرية بالبصرة والصنعاء
 موضع باليمن کثیر الاشجار وهل هو عین الکوثر ام غیره الظاهر الاول
 والله یعلم
 وشیعته علی منابر من نور مبیضة وجوهم
 وشیعته تو بر منبرهائی انداز نور در حالتی که سفید شونده است روهای ایشان
 حولی فی الجنة وهم جیرانی ولولا انت
 در پیرامون من در بهشت در حالتی که ایشان همسایگان من اند و اگر نه تو
 یا علی لم یعرف المؤمنون بعدی وکان
 بودی ای علی نشناخته بودند مؤمنان بعد من و حال آنکه بود علی
 بعده هدی من الضلالة ونورا من العمی
 بعد آن حضرت راه راست گرفتن را از گمراه شدن و روشنی را از کوری
 وحبل الله المتین وصراطه المستقیم
 و رشته خدا را که محکم است و راه خدا را که راست است
 فی احتجاج امیر المؤمنین (علیه السلام) علی القوم لما مات عمر کما
 فی الاحتجاج قال فهل فیکم احد قال له رسول الله (صلی الله علیه وآله) ترد علی
 الحوض
 انت وشیعته رواء مرویین مبیضة وجوهم ویرد عدوک ظمء مظمئین
 متمحین مسودة وجوهم غیری قالوا لا وفی حدیث الغدیر فی الاحتجاج
 عن رسول الله (صلی الله علیه وآله) معاشر الناس اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا
 وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا وحبل الله هو
 علی بن ابی طالب وفیه انا صراط الله المستقیم الذی امرکم باتباعه
 ثم علی من بعدی ثم ولدی من صلبه ائمة یهدون بالحق وبه يعدلون

ثم قرء الحمد لله رب العالمين الى آخرها وقال في نزلت ولى ولهم
 عمت واياهم خصت قوله (عليه السلام) وكان بعده جملة اعتراضية أو حالية
 وهدى مفعول يعرف وكان تامة أو هو خبر لكان مع ذلك على التنازع
 واما الخبرية فقط فبعيد ومضى لم يعرف على الحكاية ومنتشا الا بياض
 مضمون احد الطرفين على سبيل منع الخلوا ومبتداء من فضل الله تعالى
 لا يسبق بقرابة في رحم ولا بسابقة في
 پیشی گرفته نمشود به سبب نزدیکی در خویشی و نه به سبب در
 دین و لا يلحق في منقبة من مناقبه يحذو حدو
 دین و رسیده نمشود در هنری از هنرهایش برابری میکند مثل برابری
 الرسول صلى الله عليهما وآلهما ويقا تل
 کردن پیغمبر رحمت فرستد خدا بر هر دو و بر آل هر دو و جنگ میکند
 على التأويل ولا تأخذه في الله لومة لائم
 به سبب بازگشتن آیه و فرا نمگیرد او را در راه خدا سرزنش سرزنش کننده
 جملة مستانفة ولبیان فضیلتہ (علیه السلام) أي هو لا يسبق أو خبر بعد خبر لكان على
 الاحتمال فان قيل عباس اقرب قلنا هو عم لاب ولا ترث مع ابن عم لاب وام
 وفي نهج البلاغة ويا عجباه اكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة
 والقراة وروى له شعر في هذا المعنى فان كنت بالشورى ملكت امورهم فكيف
 بهذا والمشیرون غیب وان كنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرك
 اولی بالنبی واقرب ففیه لما انتهت إلیه (علیه السلام) انباء السقیفة قال (علیه السلام) ما
 قالت الانصار قالوا منا امیر ومنکم امیر (علیه السلام) فهلا احتججتهم

عليهم بان رسول الله (صلى الله عليه وآله) وصى بان يحسن الى محسنهم ويتجاوز عن مسيئهم قالوا وما في هذا من الحجة عليهم فقال (عليه السلام) لو كانت الامارة فيهم لم تكن الوصية بهم ثم قال (عليه السلام) فماذا قالت قريش قالوا احتجت بانها شجرة الرسول (صلى الله عليه وآله) فقال (عليه السلام) احتجوا بالشجرة واضاعوا الثمرة

والسابقة يحتمل المصدر كالعاطفه كما يلائمه العطف وانه اسبق الرجال اسلاما كما ان خديجة عليها السلام اسبق النساء اسلاما وقوله (عليه السلام) ويقا تل على التأويل أي على ما تأول إليه الآية وان لم يكن صريح تنزيلها والجملة بيان لحذوه (عليه السلام) يوضح ذلك ما في يب في حديث اورده قبل يب مقدار الجزية عن الصادق (عليه السلام) قال الله تعالى وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان بغت احديهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغى حتى تفنى الى امر الله فلما نزلت هذه الآية قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) ان منكم من يقا تل بعدى على التأويل كما قاتلت على التنزيل فسئل النبي (صلى الله عليه وآله) من هو فقال هو خا صف النعل يعنى امير المؤمنين (عليه السلام) وقال عمار بن ياسر قاتلت بهذه الآية مع رسول الله (صلى الله عليه وآله)

ثلثا فهذه الرابعة وبالجملة القتال عل التأويل قتال اهل البغى كما سيفصل فان الآية لم تنزل فيهم فانهم لم يكونوا ح بل صاروا بعد ثرولها مصداقا لها فآلت إليهم وفي المصدا و الحذو نعلين برابر كردن با پای و جز آن و در برابر كسى نشستن و در برابر چیزى افتادن

قد وتر فيه صناديد العرب وقتل ابطالهم
 بتحقيق كينه ور کرد در راه خدا مهتران عرب را و کشت دلیران ایشان را
 وناوش ذؤبانهم فاودع قلوبهم احقادا بدرية
 و نزدیک شد گرگهای ایشان پس سپرد دلهای ایشان را کینهائی که در جنگ بدر
 بهم رسیده
 وخبیریه وحنینیه وغیرهن فاضبت علی
 و کینهائی که در جنگ خیبر بهم رسیده و کینهائی که در جنگ حنین بهم رسیده و
 کینهائی
 عداوته واکت علی مبارزته
 که در غیر این حربها رسیده ز کینه در دل گرفتند و بستند بر دشمنی آن حضرت
 حتی قتل الناکثین والقاسطین والمارقین
 و رو آوردند بر بیرون شدن با آن حضرت به جنگ تا آنکه کشت اصحاب بصره را
 و
 اصحاب صفین را و اصحاب نهروان را
 وفي المصدر والتر والتره کینه ور کردن وفي الصحاح الموتور
 الذی قتل له قتل فلم يدرك بدمه يقول منه وتره تیره و ترا وتره
 وكذلك وتره حقه أي نقصه وقوله تعالى ولن يترككم اعمالكم أي
 لن ينقصكم في اعمالكم والصناديد جمع صندید بالكسر یعنی مهتر
 وداهیه كما في المذهب وفي المصدر المناوشة نزدیک شدن دو لشکر
 به یکدیگر چنانچه یکدیگر را رجم توانند زد وفيها الاضباب کینه
 در دل گرفتن وفيها الاكباب بر روی اوفتدن و اقبال کردن بر کاری
 وفيها المبارزة والبراز با کسی به جنگ بیرون شدن وفي بعض النسخ
 منا بذاته والمباذة با کسی آشکار جنگ کردن و دشمنی کردن

والناكثون الذين با بعده بالمدينة ونكثوا العهد بالبصرة عمدتهم
طلحة والزبير حيث غرا عايشة لعنهم الله جميعا والقاسطون من القسوط
بمعنى الجور اصحاب صفين من معوية واصحابه الشاميين والمارقون
اصحاب نهروان الذين قالوا لا حكم الا لله بعد تعيين الحكامين
ابى موسى وعمرو بن العاص للصلح في حرب صفين ومارقوا من الدين
كما يمرق السهم من القوس وإذا يقال لهم الخوارج وقوله (عليه السلام) حتى
قتل معناه حتى تحقق مضمون هذا الخبر من الرسول (صلى الله عليه وآله) له (عليه
السلام) كما

هو المشهور من ذلك ما في الاحتجاج عن ابى محمد الحسن العسكري (عليه السلام)
ثم قال معاشر الناس هذا على اخى ووصيى ووارثى ووعاء علمي
وخليفتي على امتى وعلى يفسر كتاب الله عز وجل والداعى إليه والعامل
بما يرضاه والمحارب لاعداء الله والموالي على طاعته والناهي عن
معصيته خليفة رسول الله والامام الهادى وقاتل الناكثين والقاسطين
والمارقين بامر الله تعالى تمام الحديث
ولما قضى نحبه وقتله اشقى الاشقياء من الاولين
و چون گذراند وفاتش را و کشت او را بدبخت ترين بدبختان از پیشینیان
والاخرين يتبع اشقى الاولين لم يمتثل
و پسینیان در حالتی که پیروی حالتی که پیروی میکند بدبخت ترين پیشینیان بجا
آورده نشد

امر الرسول صلى الله عليه وآله في الهادين
فرمان به پیغمبر رحمت فرستد خدا بر او و بر آل او در راهنمایندگان

بعد الهادين

بعد راهنمايندگان

في مجمع البيان وقد صحت الرواية بالاسناد عن عثمان بن صهيب عن
ابيه قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) لعلى بن ابي طالب (عليه السلام) من
اشقى الاولين

قال عاقر الناقة قال صدقت فمن اشقى الاخرين قال قلت لا اعلم يا
رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال الذى يضربك على هذا و اشار الى يافوخه وفى
المهذب

يافوخ بلندی پيش سر ويتبع بصيغة المضارع على حكاية الحال الماضية
والامة مصرّة عل مقتته مجتمعة على قطيعة

و امت ايستاده بودند بر دشمنى داشتن آن حضرت فراهم آمده بودند بر بریدن
رحمه واقصاء ولده الا القليل ممن وفى

خویشی او و دور کردن فرزندان او مگر اندكى از آن كسانى كه وفا كرد
لرعاية الحق فيهم فقتل من قتل وسبى

مر رعايت حق را در آن فرزندان پس كشته شد آنكه كشته شد و اسير گرفته شد
من سبى واقصى من اقصى

آنكه اسير گرفته شد و دور گردانيده شد آنكه دور گردانيده شد

الموجود في النسخ بضم القاف من غير الف ولا تشديد والقصو
(القصو والقصا دور شدن) على وزن فعول لازم وانما المتعدى الاقصاء

والنقصية فلعله من القصو بوزن الفعل بفتح الفاء كرايه گوش گوسفند
و اشتر رديدن والاجود انه فعول من قاصانى فقصوته غلبته كما في ق
تنبيهها على ان قصوهم عليهم السلام عن منازلهم التى رتبهم الله تعالى

عليها انما هو بتغليب المتغلبين من غير حق اصلا
 وجرى القضاء لهم بما يرجي له حسن
 و روان شده قضاء از برای ایشان به سبب آنکه امید داشته میشود از برای آنچه نیکی
 المثوبة إذ كانت الارض لله يورثها من
 پاداشت در وقتی که هست زمین ملك خدا به ارث مدهد آنرا هر که را خواهد از
 يشاء من عباده والعاقبة للمتقين وسبحان
 بندگانش و عاقبت از برای پرهیزکاران است و یاد میکنیم پرورد گارمان را
 ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا
 به پاکی از هر بدی و زشتی به درستی که هست وعده پروردگار کرده شده
 ولن يخلف الله وعده وهو العزيز الحكيم
 و خلاف نمکند خدا وعده اش را و حال آنکه او غالب و محکم کننده است امور را
 اللام في له يحتمل التعلق بما قبله وما بعده ولعل الاول اظهر وعليه
 فالأظهر انها للتعليل كما ان الأظهر على الاخير انها للصلة
 والضمير عايد لما والمثوبة اصلها المفعلة بضم العين بمعنى الرجوع
 فنقلت ضمة الواو الى ما قبلها وانما سمي الثواب ثوابا بالرجوع المحسن
 إليه كالمثابة اصلها المفعلة بفتحها قال الله تعالى واذ جعلنا البيت مثابة
 للناس وامنا ثم انه بمعنى المفعول والمرجوع إليه الثواب كما في الآية
 ولو انهم آمنوا واتقوا المثوبة من عند الله خير لو كانوا يعلمون واذ كانت
 متعلق بها ومصادقه يوم القيمة أو الرجعة ولعله الصق بالایراث ولا
 ولا يخفى الفصاحة في جرى ويرجي كما في قوله تعالى وربك فكبر
 وان مخففة من المثقلة واللام هي المفارقة وجملة والعاقبة للمتقين

اعتراضیه لیان من یشاء وجملة وهو العزيز الحكيم حالیه لیان سابقته
 فان الغلیة علی الاشیاء کلها واحکم الامور جمیعا منافیا للاخلاف
 فعلی الاطائب من اهل بیت محمد وعلی
 پس بر پاکیزه تران از اهل بیت محمد وعلی
 صلی الله علیهما وآلهما فلییک الباکون وایاهم
 رحمت فرستد خدا بر هر دو و آل هر دو پس باید گریه کنجد گریه کنندگان و
 ایشان را
 فلیندب النادبون ولمثلهم فلتذرف الدموع
 پس زاری کنند زاری کنندگان و از برای مانند ایشان پس باید روان شود اشکها
 ولیصرخ الصارخون ویضج الضاجون ویعج
 و باید فریاد کنند فریاد کنندگان و ناله کنند ناله کنندگان و بانگ کنند
 العاجون الفاء للتفریغ این الحسن واین الحسین
 بانگ کنندگان کجاست حسن و کجاست حسین
 واین ابناء الحسین صالح بعد صالح وصادق
 و کجاست پسران حسین صالحی بعد صالحی وصادقی
 بعد صادق واین السبیل بعد السبیل این
 بعد صادقی و کجاست راه بعد از راه کجاست
 الخیرة بعد الخیرة واین الشموس الطالعة
 کجاست برگزیده بعد برگزیده و کجاست آفتابهای
 این الاقمار المنیرة این الانجم الزاهرة این
 کجاست ماههای روشنی دهنده کجاست ستاره های روشنی دهنده و کجاست
 اعلام الدین وقواعد العلم
 علمهای دین و قواعد علم

الخیر نقیض الشر تقول منه خرت یا رجل فانت خائر وخیر وخار الله
 لك أي اعطاك ما هو خیر لك والخیرة بسكون الياء الاسم منه فاما
 بالفتح فهي لاسم من قولك اختاره الله كذا في یه وانما اقحم العاطف
 على قوله واين الشموس الطالعة لتغییر الاسلوب السابق وانما لم يدخل
 في ما بعده لانه كالبيان له كما في السابق وسياتي الایماء الى وجه اخر
 این بقیة الله التي لا تخلو من العترة
 كجاست باقیمانده خدا آن چنان کسی که خالی نمیشود یا نمگذرد از خویشان
 نزدیک حضرت
 الطاهرة این المعد لقطع دابر الظلمة
 پیغمبر پاک کند از گناهان کجاست آن کسی که آماده شده است از برای بریدن پس
 رو
 این المنتظر لاقامت الامت والعوج
 ستمکاران کجاست آن کسی که چشم داشته شده است از برای راست کردن
 برآمدگیها
 این المرتجی لا زالة الجور والعدوان
 و لجها کجاست آن کسی که امید داشته میشود از برای بر طرف کردن ستم و
 دشمنی
 لا یبعد ان یكون ابتداء للاشارة الى الحجة (علیه السلام) ویحتمل ان یكون
 الابتداء قوله (علیه السلام) واين الشموس الطالعة وعلى هذا فالافتحام مناسب
 وهذا ما وعدناك واما الجمعية فللتعظیم أو للاشارة الى آله واصحابه
 علیهم السلام وقوله (علیه السلام) لا تخلو من العترة الطاهرة الظاهر انها على القلب
 أي لا تخلو العترة الطاهرة منها والدابر التابع وقطع الدابر کنایة
 عن افنائهم فان الشئی إذ افنی لم يتبعه احد ویحتمل ان یراد به
 قطع تابع الظلمة السابقین في الظلم وفي الصحاح الامت المكان المرتفع

وقال أبو عمر والامت البنك وهى التلال الصغار وقال تعالى شأنه لا ترى
 فيها عوجا ولا امثا أي لا انخفاض فيها ولا ارتفاع انتهى ولا يبعدان يكون
 الامت ارمالى تحريم ما احله الله ونحوه والعوج عكسه اين المدخر
 كجاست آن كسى كه ذخيره
 لتجديد الفرائض والسنن اين المتخير لا عادة
 کرده شده از برای تازه کردن فريضها و سنتها كجاست آن كسى كه برگزيده شده
 است
 الملة والشریعة اين المؤمل لاهياء الكتاب
 از برای بازگردانیدن ملت و شریعت كجاست آن كسى كه آرزو داشته شده از
 برای زنده گردانیدن قرآن
 وحدوده اين محیی معالم الدين واهله
 و حدهای آن كجاست زنده کننده نشانهای دين و اهلش
 لعل الملة والشریعة اسمان لامر واحد هو الدين باعتبارین فباعبار انه
 زى للمؤمنین هو الملة واصله من مللت الكتاب إذا املت وباعبار انه
 یسلکه هو الشریعة وكذا المذهب اما الدين فباعبار انه یعبد الله تعالى به أو
 یجزى العبد به أو یزلل ویخضع به والحدود اما خصوص الحدودا ویعم الاحكام
 این قاصم شوكة المعتدين این هادم ابنة الشرك
 كجاست شكنده سختی بیداد کنندگان كجاست تباه کننده بناهای شرك
 والنفاق این مبید اهل الفسوق والعصیان
 و نفاق كجاست خراب کننده اهل بیرون آمدن از فرمانبرداری و گناه کردن

والطغیان این حاصد فروع الغی والشقاق
و حد در گذشتن کجاست درنده مهرهای گمراهی و شقاق
این طامس آثار الزیغ والاهواء این قاطع حبائل
کجاست محو کننده اثرهای میل دلها و هواها کجاست برنده دامهای
الکذب والافتراء فی بعض النسخ الطغیان بدل العصیان و فی الصحاح
دورغ و بر بافتن قصم الشئی کسره من غیر ان یبین و فی القاموس
قصمت الشئی قصما کسرته حتی یبین ووالشوكة شدة الباس والحدة فی السلاح
وشاکی السلاح مقلوب منه و فی المصدر الاعتداد از حد در گذشتن و بیداد کردن
وفیه فی فعل بالفتح بفعل بالضم الطاغوت والطغیان والطغو والطغوی
از حد در گذشتن وفعل یفعل وفعل یفعل لغتان فیه وعد فی بمن
معانی الفرع سر شاخ درخت والشقاق المناوأة والمخالفة کان کل منهما فی
شق ویحتمل ان یکون مأخوذه المشقة و فی المصدر فی فعل بالفتح یفعل
بالکسر الطمس محو کردن و فی ب الهوی کام الالهواء جمع الهواء میان
آسمان و زمین الالهویة جمع والحبائل جمع حباله بکسر الحاء وهی التي
یصاد بها والفرق بین الکذب والافتراء ان الکذب اعم فانه ربما یکون له
اصل ولكنه انقلب علی وجهه بخلاف الافتراء فانه الاختلاق کما هو الشهیر من
معانی هذا الباب فالکذب دروغ گفتن والافتراء دروغ بر بافتن
این مبیّد العتاة والمردة این مستأصل اهل
کجاست خراب کننده نافرمانی کنندگان و سرکشان کجاست از بیخ کننده اهل با
کسی ستیدن

العناد والتضليل والالحاد این معز الاولياء
یا برا برای کردن و گمراه نمودن و میل نمودن از حق بر باطل کجاست عزیز کننده
دوستان

ومذل الاعداء این جامع الکلم علی التقوی
و خوار کننده دشمنان کجاست جمع کننده کلمه ها بر تقوی و پرهیزکاری
این باب الله الذی منه یؤتی این وجه الله الذی
کجاست در خدا آنچنان دری که از آن آماده میشود کجاست جهت خدا آن چنان
جهتی که

إلیه یتوجه الاولياء این السبب المتصل بین
رو میآورند به سوی خدا دوستان خدا کجاست آن رشته که متصل است میانه
الارض والسماء این صاحب یوم الفتح وناشر
اهل زمین و آسمان کجاست صاحب روز فتح و آشکار کننده
رایة الهدی این مؤلف شمل الصلاح والرضا
علم هدایت کجاست الفت دهنده کسوت صلاح و رضای الهی تعالی شانه
این الطالب بذحول الانبياء وابناء الانبياء
کجاست آن کسی که طلب کننده است به کشنده های پیغمبران و پسران پیغمبران
واین الطالب بدم المقتول بکربلاء این
و کجاست آن کسی که طلب کننده است به خون کشته شده در کربلا کجاست
المنصور علی من اعتدای علیه وافترای
آن کسی که یاری کرده شده است بر آن کسی که بیداد کرده است بر او و دروغ
برباخته است

این المضطر الذی یجاب إذا دعی
کجاست آن کسی که بیچاره گردانیده شده است آن کسی که جواب داده میشود
هر گاه که بخواند

این صدر الخلائق ذو البر والتقوى این
کجاست بالاترین آفریده شدگان که این صفت دارد صاحب نیکی و پرهیزکاری
کجاست

ابن النبی المصطفی و ابن علی المرتضی
پسر پیغمبر برگزیده و کجاست پسر علی پسندیده
و ابن خدیجة الغراء و ابن فاطمة الزهراء
و کجاست پسر خدیجه سفید رو و کجاست پسر فاطمه روشن شونده
الکبری ذحول جمع ذحل کاذحال کما فی ق فيه الذحل الثار
بزرگتر او طلب المكافاة بجناية و وصل ابن الطالب بسابقتها بالعطف لکمال
المناسبة بينهما باعتبار ذکر ابناء الانبياء ولعل اقحام الباء علی تضمین معنی
الاخذ اسم فاعل أو الاسعاف اسم مفعول افقی المصادر الاخذ والتخاذ فرا گرفتن
و یعدی بالباء و بنفسه و فيه الاسعاف روا کردن حاجت و یعدی الی المفعول
الثانی بالباء بابی انت و امی و نفسی لك الفداء
به پدرم فدا کرده شده باشی تو و مادرم و خودم از برای تست آن چیزی که نگاه
داری به آن

والحمی یابن السادة المقربين یابن النجباء
و قرن ای پسر مهتران نزدیک شدگان ای پسر نیکان
الاکرمین یابن الهداة المهدیین یابن الخیرة
گرامتران ای پسر راهنمایندگان راه یافتگان ای پسر برگزیده های
المهدیین یابن الغطارفة الأنجبین یابن
پاکیزه شدگان ای پسر مهتران نیک توان ای پسر
الخضارمة المنتجبین یابن القمامة الاکرمین
بخشندگان برگزیده شدگان ای پسر مهتران گرامتران

یابن الاطائب المعظمین المطهرین
 ای پسر پاکیزه تران بزرگ کرده شدگان پاک کرده شدگان
 التفات من الغيبة الى الخطاب من قبل اياك نعبد وقوله (عليه السلام) بابی انتم
 وامي أي مفدى والوقاء بالكسر ما وقیت به شیئا كما في الصحاح وفيه
 حمیت حماية أي دفعت عنه وهذا شیئی حمی على فعل أي محظور لا یقرب
 واحمیت المكان جعلته حمی وفي الحديث لاحمی الا لله ولرسوله
 انتهى ومن المناجاة إذا مت فادفني الى جنب (مجاور) حیدر ابا شبر
 اعني به وشبیر فتی لا یذوق النار من كان جاره ولا یختشی من منکر
 ونکیر الظماً وانت العذب في کل مورد واطلم في الدنيا وانت نصیر
 عار على حامی الحمی وهو في الحمی إذا ضل في البیداء عقال بعیر
 وفي الصحاح الغطریف السید وفيه الخضرم بالكسر الكثير العطية
 مشبه البحر الخضرم وهو الكثير الماء والقماقم جمع القمقام وهو السید
 كما في الصحاح وقوله (عليه السلام) المطهرین تلویح الى قوله تعالى ویطهرکم تطهیرا
 یابن البدور المنيرة یابن السرج المضيئة
 ای پسر ماهتابهای شب چهارده که روشن گرداننده است ای پسر چراغهای روشنی
 دارنده

یابن الشهب الثاقبة یا بن الانجم الزاهرة
 ای پسر چراغهای افروخته شده ای پسر ستاره های روشن
 یابن السبل الواضحة یابن الاعلام اللائحة
 ای پسر راههای روشن ای پسر علمهای هویدا
 یابن العلوم الكاملة یابن السنن المشهورة
 ای پسر دانشهای تمام ای پسر سنتهای آشکار کرده شده

یابن المعالم المأثورة یابن المعجزات الموجودة
 ای پسر اثرهای روایت کرده شده ای پسر معجزه های یافته شده
 یابن الدلائل المشهودة
 ای پسر راهنماهای گواهی داده شده
 في المصادر الثقب سوراخ کردن الثقوب والثقابة افروخته شدن آتش
 والثقوب بسیار سیر شدن اشتر وفي الصحاح والمعلم الاثر يستدل به
 على الطريق وفي المصدر الشهر شمشیر بر کشیدن والشهر والشهر
 آشکارا کردن
 یابن الصراط المستقیم یابن النبأ العظيم یابن
 ای پسر راه استقامت دار ای پسر خبر بزرگ ای پسر
 من هو في ام الكتاب لدى الله على حکیم یابن
 آن کسی که او در لوح محفوظ نزد خدای بزرگ مرتبه و صاحب حکم است ای
 پسر
 الايات والبيانات یابن الدلائل الظاهرات یا بن
 نشانها و گواهها ای پسر راهنماهای ظاهر و هویدا ای پسر
 البراهين الواضحات الباهرات یابن الحجج
 حجت‌های روشن غالب أي پسر حجت‌های رسنده
 البالغات یابن النعم السابغات یابن طه والمحکمات
 بمطلوب أي پسر نعمت‌های واسعه اس پسر طه وآیات محکمات
 یابن یس والذاریات یابن الطور والعادیات
 ای پسر یس والذاریات ای پسر طور و عادیات
 یابن من دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو ادنی
 ای پسر آن کسی که نزدیک شد پس سخت نزدیک شد پس بود ما بین دو کمان یا
 نزدیکتر

دنو أو اقترابا من العلى الاعلى
 نوديك شدنى و نزديك آمدمى از على اعلى
 وقوله (عليه السلام) يابن من هو في ام الكتاب اشارة الى قوله تعالى وأنه في ام الكتاب
 لدينا لعلى حكيم فالعلى في الاية امير المؤمنين (عليه السلام) بطنا وظهرا وفى
 ب ام الكتاب لوح محفوظ وفى المصدر التدلى فراويخته شدن وسخت
 نزديك شدن والظ انه بالمعنى الاخير والقترابا مفعول مطلق له كما
 ان دنوا لدنى ولنعم ما في قصيدة مولانا حسن هر كجا در مجمع قرآن
 خدا را آيت است از كمال مرحمت آن خاص در شأن شماست
 ليت شعري ابن استقرت بك النوى بل أي ارض
 آرزو دارم دانشم را كه كجا آرام داده است ترا دورى بلکه کدام زمين
 تقلك أو الثرى ابرضوى ام غيرها ام ذى طوى
 برممدارد تو را يا کدام خاك آيا در رضوى كه كوهى است در مدينه يا در غير رضوى
 يا در ذى طوى
 عزيز على ان ارى الخلق ولا ترى
 كه مضقى است در مكه گران است بر من آنكه بينم خلق را در حالتى كه ديده
 نشوى تو
 ولا اسمع لك حسيسا ولا نجوى عزيز على ان لا
 و نشنوم از براى تو بانگى و نه رازى گران است بر من آنكه
 يحيط بى دونك البلوى ولا ينالك منى ضجيج ولا شكوى
 ليت حرف التمنى حذف اسعه توسعا بقرينة خبره وهو مفعول مطلق وجب
 حذف فعله لاسناده الى فاعله فصار بهذا الاعتبار نائبا عنه وفى ح

وشعرت الشئى بالفتح اشعره شعرا أي فطنت له ومنه قولهم ليت شعري
 أي ليتنى علمت قال سيبويه اصله شعرة ولكنهم حذفوا الهاء كما حذفوا
 من قولهم ذهب عذرها وهو أبو عذرها وفي ح والنوى الوجه الذى
 ينويه المسافر من قرب أو بعد وهى مؤنثة لا غير واما النوى الذى هو
 جمع نواة التمر فهو يذكر ويؤنث وانتوى القوم منزلا بموضع كذا
 وكذا استقرت نواهم أي قاموا فيه ورضوى جبل بالمدينة وفيه وذو طوى
 موضع بمكة وفي ح الحس والحسيس الصوت الخفى وقال تعالى لا يسمعون
 حسيها وفي ب الحسيس كشته وبانك آتش وفيه والبلىة والبلوى
 آزمایش وفي المصدر لاحاطه گرد چیزی در آمدن و بدانستن و یعدیان
 بالباء انتهى والملائم لما نقل من ح ان الباء في بك للملابسة ولكن
 التعدية محتمل قريب وبل اشعار بانه (عليه السلام) لم يمل الى الارض بل الارض
 مالت واشتاقت لتتشف به كالجودى بالنسبة الى سفينة نوح (عليه السلام) والباء
 في برضوى بمعنى في أي سكنت والملائم لما سبق استقرت أو استقلت
 وقوله (عليه السلام) ولا ترى ولا اسمع الظاهر انه جملة حالية كقوله ويخذلك
 فيما سيأتي واما قوله (عليه السلام) ولا ينالك فيحتمل العطف احتمالا غير بعيد
 وان كان الانسب فيه ايضا موافقة القرينتين والمعنى ح انه ان لم اضج
 احاط بي لبلاء وفي نهج البلاغة في صفات المؤمن ان استصعبت عليه نفسه
 فيما يكره لم يعطها سؤلها فيما تحب فافهم
 بنفسى انت من مغيب لم يخل منا
 به نفس من فدا کرده شده باشی تو از غایب کرده شده ها که خالی نشده است از ما
 یعنی در میان

بنفسی انت من نازح ینزح عنا
ماست یا رد فکر ماست به نفس من فدا کرده شده باشی تو از دور شونده که در وی
مکند از ما

بنفسی انت امنیة شائق یتمنی من مؤمن
به نفس من فدا کرده شده باشی تو آرزوی خواهشمند که آرزو خواهد از مؤمن
و مؤمنه ذکرنا فحنا فی المصدر النزوح دور شدن
و مؤمنه که یاد کنند پس آرزومند شوند

النزح آب کشیدن از چاه فهو كالرجوع والرجع والنشور والنشر والكشوف
والكشف وفی ح ونزحت الدار نزوحا بعدت وبلد نازح وقوم منازيح
وقد نزح بفلان إذا بعد عن دیاره غیبة بعیده انتهى ومن بیانیه كما فی
عزمن قائل بنفسی انت من عقید عز لا یسامی

بنتس من فدا کرده شده باشی تو از بسته شده گرمی که نبرد کرده نمشود
بنفسی انت من اثیل مجد لا یجاری

بنفس من فدا کرده شده باشی تو از محکم بزرگواری که کسی با او نمروود

بنفسی انت من تلاد نعم لا تضاهي

پس نفس من فدا کرده شده باشی تو از قدیمهای نعمتهائی که مانند کسی کرده

بنفسی انت من نصیف شرف لا یساوی

نمشود بنفس من فدا کرده شده باشی تو از مقنعه بزرگی که برابری کرده نمشود

فی ح العقید والمعاهد وفلان عقید الکرام وعقید اللوم وفی المصدر المسامات

با کسی به بزرگی نبرد کردن وفیه المجاراة والجراء با کسی رفتن و

با کسی چیزی وارندن وفی ب الاثیل محکم وفیه التلید آنکه او

را به خردگی به بلاد اسلام آوردند و مال کهن والتلاد جمع وفي المصدر المضاهات
 والضهاء مانندگی کردن با کسی یا با چیزی وفي ح المضاهاة المشاکلة
 يهمز ولا يهمز يق ضاهيت وقرى يضاهئون قول الذين كفروا وهذا ضهى
 هذا أي شبهه وفي ن النصيف الخمار والعمامة وكل ما غطى الرأس من البرد
 ماله لو نان مکیال وفي ب معجر الى متى اجأر فيك
 تا کی فریاد کنیم در خواهش تو
 یا مولای والی متى و ای خطاب اصف
 ای آقای من و تا کی و کدام سخن وصف کنم
 فيك وای نحوی عزیز علی ان اجاب
 در شأن تو و در کدام رازی گران است بر من آنکه جواب داده شوم
 دونك واناغی عزیز علی ان ابکیك
 در وراء تو و شوخی کرده شوم گران است بر من آنکه گریه کنم بر تو
 ويخذلك الوری عزیز علی ان یجری
 و حال آنکه واگذارند تو را مردمان گران است بر من آنکه روان شود
 عليك دونهم ما جرى في للسببية والمضاف أي غيبتك
 بر تو نه ایشان آنچه روان شده
 أو محبتك أو شوق لقائك أو سبيلك أو غمك أو شأنك مطلقا لا كما فيما
 سیأتي فتدبر والمناغة المغازلة والمرأة تناغی الصبی أي تکلمه بما یعجبه
 ویسره كما في ح وفي المصدر المغازلة با دوست بازی کردن والظ ان جملة

ويخذلك حالية وقد تقدم هل من معين فاطيل
 ايا از يارى كننده هست پس دراز كنم
 معه العويل والبكاء هل من جزوع فاساعد
 با او ناله و گريه را آيا از بسيار شكيبائى هست پس يارى دهم شكيبائى
 جزعه إذا خلا هل قذيت عين فتسعدھا
 او را هر گاه تنها شود يا صاحب خاشاك شده چشمى هست پس نيكبخت بگرداندان
 عيني على القذى هل اليك يا بن احمد
 چشم را چشم من بر خاشاك دارى آيا بسوى تو اى پسر احمد
 سبيل فتلقى هل يتصل يومنا منك
 راهى هست پس ديده شوى آيا پيوسته مشود روز ما از تو
 بغده فنحظى في المصدر في فعل بالكسر القذى خاشه در چشم
 به فرداش پس بهره مند شويم
 افتادن وفيه الحظر والحظة دولتى شدن زن از شوهر و ظفر يافتن به چيزى
 وحظي فلان عند الامير بهره مند شدن وفيه المساعدة كسى را يارى دادن
 وفيه الاسعاد نيك بخت كردن والعويل بفتح العين وكسر الواو اسم
 للعويل والاعوال أي باواز گريستن كما في المصدر كالحويل للاحتيال و
 في ق واعول رفع صوته بالبكاء والصياح كعول والاسم العول والعولة
 والعويل وفي المعلقة لأمري القيس هنالك ابلى هل صديق موافق فيجری
 دمعا أو يكون معولا وفي نهج البلاغة اغض على القذى والا لم ترض

ابدا وفي الصباح البكاء يمد ويقصر فإذا مددت اردت الصوت الذي يكون
 مع البكاء وإذا قصرت اردت الدموع وخروجها انتهى والملائم للمقام
 لفظا ومعنى القصر واليوم كناية عن مدة مصيبة الغيبة كما ان الغد عبارة عن
 اوان رفعها وفي الحديث الدهر يومان يوم لك يوم عليك والظرف
 متعلق باليوم باعتبار معناه كما في اسد على وفي الحروب نعمة
 متى نزد مناهلك الورية فنروي متى
 کی بیائیم آبشخوارهای ترا که سیراب است پس سیراب شویم کی
 ننتفع من عذب مائك فقد طال الصدى
 سودمند شویم از شیرین آب تو پس به تحقیق که دراز کشید تشنگی
 متى نغاديك ونرا وحك فتقر عيوننا متى
 کی با هم بامداد کنیم ترا و شبانگاه کنیم ترا پس روشن شود چشمهای ما
 ترانا ونريك وقد نشرت لواء النصر
 بینی تو ما را و بینیم ما تو را و در حالتی که آشکارا کرده علم نصرت را
 ترى (۱) اترانا نحف بك وانت تأم الملا و
 در حالتی که نموده شوی ایامی بینی تو ما را که میپیچیم به تو در حالتی که آهنگ
 میکنی
 قد ملات الارض عدلا واذقت اعدائك
 جماعت را و در حالتی که پر کردی تو زمین را عدل و چشانیده دشمنانت را
 هوانا وعقابا و ابرت العتاة و جحدة
 خواری و عقاب و هلاك گردانی سرکشان را و منكرين
 الحق وقطعت دابر المتكبرين واجتشت
 حق را و بریده پس رو کردن کشان را و بر کنده

 (۱) وترى من الارائة فلا تكرر (منه)

اصول الظالمين ونحن نقول الحمد لله
 بیخهای ستمکاران را در حالتی که ما مگوثیم شکر مر خدای را که
 رب العالمين الهمزة للتقرير والمناسب ان يقرأ الملا مقصورا مقلوبة
 پروردگار عالمیان است
 الفها من الهمزة فان الملاً كجبل بمعنى الجماعة ولا يوقف على عدد
 والجتثا از بن بر کندن کما في المصدر ففيه التجريد وفي قوله (عليه السلام) ونحن
 نقول الآية وقيل الحمد لله رب اللهم انت كشاف الكرب
 خداوندا تو بسیار وابرنده غم
 والبلوى واليك استعدى فعندك العدوى
 و بلائی و به سوی تو یاری مجوئیم پس نزد تو است یاری
 وانت رب الاخرة والاولى فاغث يا غياث
 در حالتی که پروردگار روز بازپسین و دنیائی پس به فریادرس ای فریادرس
 المستغيثين عبيدك المبتلى واره سیده
 فریادرس خواهندگان بندگان آزموده شده را و بنمای او را مهترش
 يا شديد القوى وازل عنه به الاسى
 ای سخت قوتها و بر طرف کن از او اندوه
 والجوى وبرد غلیله یا من على العرش
 و سوزش را و سرد گردان تشنگی او را ای آن کسی که بر عرش
 استوى ومن إليه الرجعى والمنتهى
 قرار گرفته است یعنی نسبت به همه چیز مساوی است به قرب مکانی از آن جهت

اللهم ونحن عبيدك
 که مکانی ندارد و آن کسی که بسوی اوست نه دیگری بازگشت و رسیدن یا محل
 رسیدن
 خداوندا ما و بندگان توئیم که
 التائقون الی ولیک المذکر بک و بنییک
 خواهشمندانند به سوی دوست تو و یاد آورنده است به تو و به پیغمبر تو
 خلقتہ لنا عصمة وملاذا واقمته لنا قواما
 افریده تو را از برای ما دست آویز و پناهی و بر پای کرده او را از برای ما آنکه برپا
 ومعاذا وجعلته للمؤمنین منا اماما
 شود و پناهی و گردانیده تو او را از برای جماعت مؤمنین از ما پیشوا
 وبلغه منا تحية وسلاما وزدنا بذلك
 و برسان او را از ما درود و سلام و زیاد گردان ما را به سبب درود
 یا رب اکراماً واجعل مستقره لنا مستقرا
 و سلام ای پروردگار
 ومقاماً واتمم لنا نعمتك بتقدیمک ایاہ امامنا
 حتی توردنا جنانک ومرافقة الشهداء من خلصائك
 با همراهی بودن گواهان از پاکان تو
 می ح تاقت نفسي الی الشئى توقا وتقانا أي اشتاقت انتهى ويحتمل ان
 يكون مخفف اشتاقت ففي ح اتقى يتقى اصله أو تقى على افتعل قلبت
 الواو ياء لانكسار ما قبلها وابدلت منها التاء وادغمت فلما كثر استعماله

على لفظ افتعال توهّموا ان الباء من نفس الحرف فقالوا اتقى يتقى بفتح
التاء مخففة ثم لم يجدوا في كلامهم مثالا يلحقونه به فقالوا تقى يتقى
مثل قضى يقضى قوله (عليه السلام) وجنانك في بعض النسخ بفتح الجيم والتاء و
قوله (عليه السلام) ومرافقة الشهداء الظ انه مفعول معه لنور دو خلصاء جمع خالص
كشعراء جمع شاعر ولنا متعلق باجعل أو بمستقر اللهم صل على
خداوندا رحمت فرست

حجتك وولى امرك وصل على جده
بر برهانت و متولى كارت و رحمت فرست بر جدش
محمد رسولك السيد الاكبر وصل على
محمد فرستاده شده تو مهتر بزرگتر و رحمت فرست بر
ابيه سيد القصور وحامل اللواء في المحشر
پدرش مهتر شیران یعنی شجاعان و بردارنده علم در زمان مجشر
وساقي اوليائه من نهر الكوثر والامير
و آب دهنده دوستانش از نهر كوثر و فمان بر
على سائر البشر الذى من امن به فقد
بر همه آدميان آنچنان كسى كه هر كس ايمان آورده است به او پس به تحقيق
ظفر و شكر ومن لم يؤمن به فقد
كه ظفر بافته است و شكر كرده است و هر كس ايمان نياورده است به او پس به
تحقيق

خطر و كفر في ص الحجة البرهان حاجه فحجد أي غلبه
كه هلاك شده و كافر شده یعنی ناسپاسی كرده است
بالحجة وفي ب الامر فرمان و كار الامور جمع وفي ح والقصور والقصور

الاسد قوله تعالى فرت من قسورة وفيه لغة سير وسائر الناس جميعهم انتهى
 وقديق انه بمعنى الباقي من السؤر مهموزا وهو الذي يلائم كثيرا من
 موارد الاستعمال والمقام يحتملها وظفر بكسر الفاء ولم يوجد في بعض
 النسخ وشكر
 صلى الله عليه وآله وعلى اخيه
 رحمت فرستد خدا بر او يعنى على و آل او و بر برادر او يعنى حضرت پيغمبر
 وعلى نجلهما الميامين الغرر ما طلعت
 و برادرزادگان آن دو که خجستگان سفيد پيشانی اند ما دامی که بر آید
 شمس وما اضاء قمر وعلى جدته
 آفتاب و مادامی که روشن باشد ماه و رحمت فرستد بر جده آن حجت و ولی امر
 الصديقة الكبرى فاطمة الزهراء بنت
 که این صفت دارد که سخت راستگو بزرگترین فاطمه که این صفت دارد که روشن
 است
 محمد المصطفی و على من اصطفت
 دختر محمد برگزیده و بر آن کسی که برگزیده
 من آبائه البررة وعلیه افضل واکمل
 از پدران آن حجت که نیکوکارانند و بر آن حجت بهترین و کامل ترین
 واتم وادوم واکثر وافر ما صلیت
 و تمام ترین و دائم ترین و بیشترین و وافرترین رحمتهايت
 على احد من اصفیائك وخیرتك من
 بر یکی یعنی هر یکی از دوستان برگزیده ات و برگزیده هایت از
 خلقك وصل علیه صلوة لا غاية لعددها
 آفریده شدگان و رحمت فرست بر این حجت رحمتی که نه پایانی باشد مر شماره
 اش را

ولا نهاية لمددها ولا نفاذ لامدها
و نه انتهائي مر مددش را و نه برطرف شدن مر آخرش را
في ب النجل زه و زاد و آب زه وفيه الميون خجسته وفيه الصديق
سخت راستگوی انتهى ويعلم من تتبع استعمال اللفظ في الايات منها
قوله تعالى واه صديقه وكذا الخبران مصداقها المعصوم والامد الغاية ففي
المعلقات للنابغة فمن اطاعك فانفعه (١) بطاعته * كما اطاعك واد لله على الرشد *
ومن عصاك فعاقبه معاقبة * تنهى الظلوم ولا تقعد على ضمد * الا لمثلك أو من
انت سابقه * سبق الجواد إذا استولى على الامد * قوله ع وعلى اخيه عطف
على عليه والاخ محمد (صلى الله عليه وآله) فضمير عليه وعلى اخيه عائد الى على
(عليه السلام) وقوله (عليه السلام)
ما طلعت شمس متعلق بصلى وتتميم له به وقوله (عليه السلام) وعلى جدته عطف على
على باعادة الخافض كقوله (عليه السلام) وعلى من اصطفيت وكذا قوله (عليه السلام)
وعليه
وانما اعيد لطول الكلام ولانه المطلب المهم في المقام وافضل مفعول
مطلق نوعي لصلى والظ ان ما في ما صليت مصدرية اللهم واقم
خداوندا و بيا دار
به الحق وادحض به الباطل وادل به
به سبب او حق را و باطل كن و بشكن به سبب او باطل را و دولت بده به سبب
وليائك واذلل به اعدائك وصل اللهم
او دوستان را و خوار كن به سبب او دشمنانت را و به پيوند خداوندا
بيننا وبينه وصلة تؤدي الى مرافقة
ميانه ما و ميانه او پيوندی که بکشاند به همراهی کردن

١ - فاعقبه * كما اطاعك وادله على الرشد كذا في المعلقة المطبوع صح

سلفه واجعلنا ممن يأخذ بحجرتهم
 پیشینیانش و بگردان ما را از آنکس که فرا مگیرد در حالتی که میچسبد
 ویمکت فی ظلهم واعنا علی تأدیه
 به کمر ایشان و دست داده میشود یا جای داده میشود در سایه ایشان و یاری کن مرا
 بر گذاردن
 حقوقه إلیه والاجتهاد فی طاعته والاجتناب
 حقهای او بسوی او و کوشیدن در فرمانبرداری او و به يك سو شدن
 عن معصيته فی المصدر الادحاض باطل کردن حجت و بخیزانیدن
 از نافرمانی او
 وفيه الادالت دولت دادن والغلبة ایضا وفيه والوصل والصلة پیوستن و
 پیوسته شدن وفي ب الوصله پیوند وفيه السلف والسلیف پیشینیان الاسلاف
 والسلوف جمع وفيه الحجرة انجاکه باز گردانند از کنار ازار و جای
 کمر وفي المصدر التمكن دست دادن و جای دادن وفيه الاجتهاد بکو شیدن
 هذا إذا لم يعد ورأى صواب جستن وهذا معتد وفيه الاجتناب به يك سو
 شدن و جنب شدن وسلفه الانبياء والاولياء علیهم السلام فانه من شجرة
 مباركة آل ابراهيم المحسودین كما فی القرآن العزیز وانما اضيفت
 المرافقة الى سلفه دونه (علیه السلام) لانه بعد الخلق كما فی الحديث الخليفة قبل
 الخلق ومع الخلق والمقصود کونهم رفیقا حین یموت وان قصد بها الموافقة
 فی الطاعة فوجه الاضافة تعمیم الدعاء لمن فی غیبتہ (علیه السلام) بل لمن فی زمن
 المولی الصادق (علیه السلام) وهنالک وجه ثالث هو ان من السلف خاتم النبیین و
 امیر المؤمنین علیهما السلام فالاضافة تنبیه علی انه (علیه السلام) فی هذه الدرجة

العالمية التي لهما ع وامنن علينا برضاه وهب لنا
 ومنت بگذار بر ما خشنودی او و ببخش از برای ما
 رافة من رحمة ودعائه وخيره ما ننال
 مهربان شدن او را و بخشودن او را و دعاء او و خير او را بقدری که
 به سعة من رحمتك وفوزا عندك واجعل
 که دریابیم به آن قدر گشادگی از رحمت تو و رستگاری را نزد تو و بگردان
 صلواتنا به مقبولة وذنوبنا به مغفورة
 نمازهای ما را به سبب او قبول کرده شده و گناهان ما را به سبب او آمرزیده شده
 ودعائنا به مستجابا قوله (عليه السلام) ما ننال أي قدرا وفي بعض
 و دعای ما را به سبب او جواب داده شده
 النسخ موضع صلواتنا صلواتنا واجعل ارزاقنا به مبسوبة
 و بگردان روزهای ما را به سبب او گسترانیده شده
 وهمومنا به مكفية وحوائجنا به مقضيه
 و اندوه های ما را به سبب او کفایت کرده شده و حاجتهای ما را بسبب او برآورده
 شده
 واقبل الينا بوجهك الكريم واقبل تقربنا
 و روی آور به سوی ما به ذاتت که کریم است و بپذیر نزدیکی جستن ما را
 اليك وانظر الينا بوجهك نظرة رحيمه نستكمل
 به سوی تو و نگاه کن بسوی ما نگاه کردن بخشنده که تمام کنی به سبب آن
 بها الكرامة عندك ثم لا تصرفها عنا بجودك
 نگاه گرامی بودن ما را نزد تو پس نگردانی آن نگاه را از ما بسبب بخشایش
 واسقنا من حوض جده صلى الله عليه
 و سیراب گردان ما را از حوض جدش رحمت فرستد خدا بر او

و آله بكاسه وبيده ریا رویا هنیئا
 و آل او به ظرف او و به دستش سیرابی سیراب گوارا
 سائغا لا ظمأ بعده یا ارحم الراحمین
 گذران در گلو که تشنگی نباشد پس آن ای بخشاینده ترین بخشاینندگان بر ما
 و مهربان ترین مهربانان
 قوله (عليه السلام) لا تصرفها بالرفع عطفاً على نستكمل فیصیر العبارة بمنزلة وانظر
 الينا نظرة رحیمة لا تصرفها والظ ان المرجع النظرة لا الكرامة وفي ص
 ورويت من الماء بالكسر اروی ریا ورویا وروی ایضا مثل رضی وارتویت
 وترویت كله بمعنی الى قوله والروی ایضا سحابة عظیمة القطر شديدة
 الوقوع مثل السقی یق شربت شرباً رویا وفي المصدر في فعل بالفتح یفعل
 بالكسر الری آب کشیدن از بهر کسی وهو متعد وفي فعل بالكسر الری
 والروی كالرضی سیراب شدن تم